

ریپورتورها و تحولات تاریخ معاصر ایران

○ حسین آبادیان

۱۳۹

درآمد

می‌گویند شرایط خاص تاریخی، شخصیت‌های خاص خویش را می‌سازد. دیگر آنکه میان شخصیت‌ها، شرایط تاریخی و ساختارهای گوناگون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی رابطه‌ای متوازن، متقابل و هماهنگ وجود دارد. با این وصف بررسی نقش شخصیت‌ها در تاریخ، اهمیت فراوانی در فهم حوادث دارد. حوادث تاریخی دو رویه دارند: آشکار و پنهان. رویه آشکار سیاسی، دستمایه تاریخ‌نگاریهاست که از قرون متمادی در کشور ما نیز وجود داشته است. اما با زایش پدیده استعمار و عصر رشد و شکوفایی نظام‌های سرمایه‌داری و هم‌چنین عصر انقلابها و متعاقباً دوران جنگ سرد، رویه‌ای دیگر زاده شد که رویه پنهان تحولات سیاسی در کشور ماست. باید افزود که این تحولات و این رویه پیش‌گفته، منحصر به جامعه ایران نیست بلکه این پدیده هم‌زاد ظهور سیاست‌مدارن و عصر استعمار است. مراد ما این نیست که وجه پنهان فعالیت سیاسی مسبوق به سابقه نبوده است، بلکه با زایش دوران جدید در تاریخ بشر، فعالیت‌های پنهان سیاسی و به عبارت دیگر نهان‌روشی جزء لاینفک سیاست شده است. در همین راستاست که می‌گوییم شخصیت‌ها در ایجاد سمت و سوی تحولات، نقش اساسی دارند. به همین جهت آنان، در کنار تحلیل ساختارها، کلیدی مهم برای گشودن هزارتوی تاریخ معاصر ایران به دست می‌دهند.

از بین شخصیت‌هایی که در تاریخ معاصر ایران، بسیار تأثیرگذار بوده‌اند نقش ریپورتورها برجسته

است. شاید نخستین جایی که در کتابهای تاریخ معاصر از اردشیر ریپورتر یاد شده است، کتاب «تاریخ اجتماعی ایران دوره قاجار» اثر عبدالله مستوفی است و بعد از آن نیز «سردنسیس رایت» در «انگلیسیها در میان ایرانیان» نقش وی را در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در حد نام بردن بیان کرده است. فرزند وی شاپور تا قبل از انتشار خاطرات فردوست از او نیز گمنام تر بود. این گمنامی نه تنها دلیلی بر بی اهمیت بودن نقش این افراد در تحولات معاصر ایران نیست، بلکه نشانی است از نهمان روشی و پنهان کاری؛ حتی در عرصه‌هایی چون تاریخ نگاری.

با این وصف نباید درباره نقش این دو تن اغراق کرد و کلیه تحولات کشور را به آنان پیوند زد و نقش سایر شخصیتها در تحولات معاصر کشور را از یاد برد.

زندگی ریپورترها به دلیل گمنامی، میان افسانه و واقعیت در نوسان است و البته آنچه غلبه دارد افسانه‌هاست؛ به گونه‌ای که گویا همه شخصیتها و تحولات کشور با وجود آنان معنا و مفهوم پیدا می‌کند. به همین دلیل است که شناخت ابعاد مختلف حیات آنان بسیار ضروری است.

خوشبختانه اسناد فراوانی از این دو، در اختیار محققین قرار دارد که می‌توان گوشه‌هایی از حیات پنهان سیاسی آنان را به تصویر کشید. در این مقاله تلاش شده است بر اساس این اسناد، زندگی سیاسی این پدر و پسر بازسازی و تصویری واقعی از آنان به دست محققان و مورخان داده شود. این مقاله بر پایه اسناد فارسی و انگلیسی اردشیر و شاپور ریپورتر و نیز اسناد شرکتهای نفتی و کمپانیهای بزرگ انگلیسی که از شاپور به جای مانده تدوین شده است. نگارنده افزون بر آن اسناد، برای پر کردن خلأ اطلاعات هم از دیگر منابع بهره جسته است و هم — برای نخستین بار — از مقالات و گزارشهایی که درباره فعالیتهای اردشیر، در مطبوعات دوره مشروطه درج شده است. کلیه اسنادی که در این مقاله به آنان استناد شده است، به آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران تعلق دارد. شاید این جستار درآمدی باشد بر ضرورت فهم تحولات پنهان و تأثیر بسیار تعیین کننده آن بر وجه آشکار سیاسی.

توطئه یکی از مهم ترین راههای دستیابی به هدف، بدون در نظر گرفتن قواعد بازی در عرصه‌های سیاسی است. به عبارت دیگر هرگز فضای سیاسی کشوری را نمی‌توان شفاف یافت. به همین دلیل آن چه، پشت پرده‌های سیاست نامیده می‌شود، نقش بسیار اساسی تری در فرایندهای آشکار سیاسی ایران معاصر داشته است. توطئه‌گری با نظریه توطئه تفاوت دارد. منظور ما از توطئه‌ها این است که فضای سیاسی و اجتماعی بدون زد و بندهای پشت پرده و بدون در نظر گرفتن قواعد بازی آشکار سیاسی، فرصتی برای بروز و ظهور نخواهد داشت. به عبارت دیگر در ایران معاصر هر تحول دوران ساز تاریخی که در معرض دید قرار دارد منشائی در عملیات پنهانی دارد که برای نیل به اهداف خاص طراحی شده‌اند. این اهداف بسیار متنوع و متعدّدند اما هدف مهمی که در پشت تمامی آنها وجود داشته حفاظت از ایران به عنوان کمر بند

امنیتی دنیای سرمایه داری بوده است. این امنیت در دوره قاجارها برای حفظ امنیت هندوستان بود و در دوره پهلوی دوم برای حفاظت از امنیت اسرائیل. بنابراین ایران کشوری نیست که دنیای سرمایه داری از کنار آن بی اعتنا بگذرد. کشور ما، زمانی صحنه کشاکش روس و انگلیس بود و در دوره ای، عرصه جنگ سرد آمریکا و انگلیس — به عنوان دو متحد — در مقابل شوروی. یعنی اینکه قدرتهای بزرگ، بسیاری از مسائل خود را به کشور ما منتقل می کردند و ایران صحنه آشکار رقابتهای قدرتهای بزرگ جهانی در این گوشه استراتژیک عالم بود.

با این وصف نمی توان در مورد تاریخ دوران پهلوی، تحقیقی انجام داد بی آنکه نامی از شاپور ریپورتر به میان آید. برخی از بلندپایگان رژیم سابق به نقش اساسی وی در تحولات دوره مزبور چندان اعتقادی ندارند. همین امر، خود نشان دهنده این واقعیت است که فعالتهای او در چنان هاله ای از اسرار پوشیده است که امر بر هر کسی مکشوف نیست. ظاهراً خود شاپور هم روایت فردوست در مورد خویش را اغراق آمیز دانسته است که البته انکار وی هم قابل درک است. شاپور با طیف گسترده ای از رجال ایرانی آن دوران اعم از سیاستمداران، روزنامه نگاران، امرای ارتش و رجال دربار مثل اسدالله علم و البته شخص شاه ارتباط نزدیک داشت؛ اما حوزه فعالتهای او به طور طبیعی استتاری تمام عیار را می طلبید و همین امر باعث می شد که همیشه ابعاد گوناگون زندگی وی مستور بماند و تنها عده ای از آن آگاهی می یافتند که جزء نزدیکترین یاران و نیز در شمار همکاران بریتانیایی و ایرانی او بودند. این افراد از نظر شغلی با شاپور، ارتباطی بسیار نزدیک داشتند. بررسی شخصیت وی از آن رو حائز اهمیت است که او نه تنها سهمی اساسی در تحولات — خاصه اقتصادی — دوره محمدرضا پهلوی در دهه های شصت و هفتاد میلادی داشت، بلکه با مهم ترین رجال و گروههای تبهکار دوره پهلوی دوم مثل برادران رشیدیان نیز مرتبط بود. نفس این روابط گسترده نشان دهنده این نکته است که تحلیل شخصیت و رفتار او به این سادگی میسر نیست. در اهمیت شخصیت شاپور همین بس که «پیتر رایت» در کتاب خود، «شناسایی و شکار جاسوس» نام او را در کنار «لرد ویکتور روچیلد» نشانده است و صریحاً از دخالت مؤثر او در عملیات براندازی مصدق در جریان کودتای بیست و هشتم مرداد سال ۱۳۳۲ یاد کرده است. حتی قبل و بعد از آن زمان هم حادثه مهمی نیست که در ایران رخ داده باشد و ردپایی از شاپور دیده نشود. خانواده ریپورتر را باید مهمترین حلقه از حلقه های سیاست سازان ایران معاصر دانست که شناخت ماهیت آنان، راه را بر تحلیل درست تحولات کشور — در حداقل یکصد ساله اخیر — می گشاید. بنابراین به عنوان مدخلی بر تاریخ نگاری ایران معاصر بهتر است این حلقه را از دوره مشروطه مورد بازکاوی قرار دهیم.

حلقه دوستان خانوادگی ریپورترها

اردشیر از رؤسای انجمن اکابر زرتشتیان در تهران بود که از طرف انجمن پارسیان هند ظاهراً برای تمشیت امور زرتشتیان، در ایران رحل اقامت افکند و این ماندن حدود چهل سال پایید. بی گمان این دوران در شمار یکی از مهمترین ادوار تاریخ معاصر ایران است. شاپور در کتابی که با نام مستعار چاپ کرده است از پدرش چنین یاد می کند:

«پدرم به تمام نقاط ایران سفر می کرد. او عامل اطلاعاتی ارشدی بود که حتی زندگی همسر و فرزند خود را نیز به اطلاعات آلوده بود. کسی جز افراد معتمد او نباید از اینکه من پسر اویم اطلاع می یافت، و به همین دلیل در کودکی نمی دانستم پدرم کجاست و چکاره است. نام مرا از روی نام خانوادگی مادرم انتخاب کرده بود، و به این ترتیب در کودکی نام او را نیز نمی دانستم. مسئله فقط این نبود، حتی علایق من باید در جهتی تکوین می یافت که الزامات اطلاعاتی مورد نظر او آن را تعیین می کردند.»

همچنین اصرار مداومش برای آنکه در زمینه آموزشی به سرعت پیشرفت کنم، امری غیر عادی و هدف دار به شمار می رفت. باید زبان انگلیسی را به عنوان زبان مادری می آموختم.

البته پدرم شخصاً چنین فشاری نمی آورد، ولی کسانی که آنها را مأمور تربیت من ساخته بود با اصرار تمام خواهان آن بودند.»

نام اردشیر با حوادث بسیار مهمی، مانند مشروطیت و رویدادهای پس آن در هم تنیده است. دو نمونه از مهمترین آنها ماجرای کمیته مجازات و کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ است. با این وصف حداقل وی در یک حادثه مهم دیگر تاریخی ایران معاصر یعنی جنبش مشروطه نیز، مستقیماً درگیر بود و این، اهمیت نقش وی را در تحولات این دوران نشان می دهد.

اردشیر جی ریپورتر در دوره ناصرالدین شاه از طرف انجمن اکابر پارسیان هند وارد ایران شد. او تا چهل سال بعد در ایران زیست و منشأ تحولات عظیمی در کشور شد. او در دوران مشروطه از اعضای انجمنهایی بود که به عنوان طرفدار مشروطه در این جنبش عظیم رخنه کرده بودند و فعالیتهای سری داشتند، یعنی اینکه از پشت پرده در فرایندهای کشور اعمال نفوذ می کردند. نخستین تلاشهای او معطوف به احیای میراث ایران پیش از اسلام بود. در بین رجال سیاسی و درباریان ایران نفوذی تام داشت و رجال سیاسی بریتانیا در تهران و انگلیس او را به دیده احترام می نگریستند. در امور خاورمیانه به ویژه ایران نظریات او صائب بود. به همین دلیل مقامات بریتانیا همواره دیدگاههای او را جویا می شدند. از رجال انگلستان با «سرپرسی سایکس»، «سردنيس رایت» و «لرد لمینگتون» دوست صمیمی بود و دولت بریتانیا علاوه بر استفاده از دیدگاههای اردشیر، وی را به سمت مشاور مخصوص سفارت خود در تهران منصوب و برای

او گذرنامه سیاسی صادر کرده بود. اردشیر از جمله مهمترین افرادی بود که در انجمنهای زنان ایرانی شرکت می‌کرد و از آنان می‌خواست که به تقلید از زنان زرتشتی مقیم هند برای آزادی خود وارد کار شوند. در شب نشینیهای رجال و بانوان ایران شرکت می‌جست و زنان از زبان وی درباره ترقیات جامعه پارسی و به ویژه بانوان آنان مطالبی می‌شنیدند. به تصریح رشید شهمردان مورخ زرتشتی ایرانی فعالیتهای او در پس پرده انجام می‌گرفت و هرگاه که به هند بازمی‌گشت، گزارشی از اقدامات خود را تقدیم انجمن اکابر زرتشتیان می‌کرد.

اردشیر جی با بسیاری از سران ایلات و عشایر ایران به ویژه سران ایل بختیاری آشنایی و پیوندی عمیق داشت و در عین حال سمت خبرنگاری روزنامه تایمز لندن در ایران را عهده‌دار بود.

محمد حسین خان فروغی از یاران صمیمی اردشیر بود. پدر این فروغی یعنی ارباب مهدی متخلص به «میرزا حیرت» با بسیاری از پارسیان هند رفاقت داشت. اندر اهمیت فروغیها همین بس که کاووس جی خورشید جی بارون چهارم که مدتی ریاست انجمن اکابر پارسیان را بر عهده داشت، از شاگردان او به حساب می‌آمد. کاووس جی در کلاسهای میرزا حیرت با علاقه زایدالوصفی شرکت می‌کرد و زبان فارسی می‌آموخت. نیز در بمبئی بود که کاووس جی در محضر ارباب مهدی شاهنامه می‌خواند. در حقیقت در مورد میراث ایران پیش از اسلام و ضرورت پرداختن به آن به عنوان ایدئولوژی ناسیونالیسم ایرانی نوعی همگرایی بین رهبران پارسیان هند و خاندان فروغی وجود داشت. این همگرایی نقش بسیار مهمی در سمت و سوی تحولات آتی ایران ایفا کرد. کاووس جی شخصیتی بسیار مهم بود. وی استاد دانشگاه و عضو شهرداری بمبئی بود و به دلیل خدماتش به امپراتوری بریتانیا در سال ۱۸۹۹ شریف بمبئی لقب گرفت و دولت بریتانیا از وی قدردانی کرد. او نماینده بمبئی از طرف نایب السلطنه هند در مراسم تاجگذاری ادوارد هفتم جانشین ملکه ویکتوریا بود. همین امر، اهمیت وی را در این مقطع تاریخی نشان می‌دهد. کاووس جی در سال ۱۹۰۸ اندکی بعد از مشروطه ایران درگذشت.^۲

خانواده فروغی از دوستان اردشیر ریپورتر و از نزدیکان حلقه او بودند. اردشیر با مطبوعات دوره مظفری به ویژه با «تربیت» به مسئولیت محمد حسین فروغی و «پرورش» به مسئولیت علی محمدخان پرورش همکاری نزدیک داشت و مقالات خود را برای آنها ارسال می‌کرد. «پرورش»، برادر وحیدالملک شیبانی، از مدرسان وقت مدرسه آلسنه شرقی لندن بود و همکاری صمیمانه‌ای با «ادوارد براون» داشت و در حقیقت دستیار او به شمار می‌آمد. علی محمدخان از اردشیر با عنوان «فرخ‌زاد دانش پژوه وطن پرست اردشیرجی ایدلجی سرپرست گروه زرتشتیان» یاد می‌کرد.^۳ پرورش شرح اوصاف و کمالات ظاهری اردشیر را از دایره تقریر

مختصره مطالعات تاریخ

خارج می دانست و می نوشت: «همین قدر در تعریف او بس است که عرفا وی را صاحب مقام دانند و سیاسیون به قول وی استظهار جویند.» این لغات نه از موضع اغراق بلکه از نوعی رابطه مرید و مرادی حکایت می کرد. رابطه ای که بعدها با فرزند او هم وجود داشت. سابقه آشنایی «پرورش» با اردشیر به سال ۱۳۱۱ قمری باز می گشت. زمانی که او تازه به ریاست انجمن زرتشتیان ایران منصوب شده بود. بنا به گفته خود پرورش، وی از محضر اردشیر نهایت استفاده را برده است:

«... و این بنده ظاهراً نه باطناً (زیرا از عوالم باطن بی خبرم) خیلی از خدمت ایشان استفاده کرده ام و حق استادی به این بنده دارند. به عقیده من کمتر مورخی خبیر و ناطقی بصیر مانند اردشیر جی به ایران آمده، تولدش در هندوستان ولی دلش همه مملو از حب ایران است و به غالب السنه شرق و غرب از قبیل فارسی و عربی و ترکی و گجراتی و سانسکریت و انگلیسی و فرانسه احاطه تامه دارد.»^۴

در همان شماره از روزنامه نامه ای از اردشیر چاپ شد که دیدگاههای او را در برابر مبرم ترین مسائل آن روز ایران منعکس می کرد. او در نامه اش روزنامه «پرورش» را مایه خوشنودی و باعث فخر دوستان و نیکوخواهان خوانده بود و پرورش را «گرامی برادر محترم میرزا علی محمدخان» نامیده بود. او فاش کرد که آرزو داشته روزنامه ای در تهران منتشر کند. اما «معزولی تاریخی جناب امین الدوله» باعث نومیدی گشته، پس، از این اندیشه منصرف شد. تلاش اردشیر برای تأسیس روزنامه با حمایت امین الدوله حکایت از این دارد که بین این دو تن رابطه دوستی ویژه ای وجود داشته است و از طرفی این معنا گوشه هایی از مناسبات روشنفکران عهد ناصری را با مجامع پارسی هند روشن می کند. کشف رابطه جنبش روشنفکری عهد قاجار — با گرایشهای گریز از مرکز این ایام — کلید فهم تحولاتی است که بعدها نقشی بسیار بنیانی در فرایندهای تاریخی ایران ایفا کرد. این بررسی نه از موضع تخطئه اندیشه های مزبور، بلکه از زاویه دریافت مبانی آن افکار ضرورت جدی دارد. بدیهی است که هدف آن نیست تا کلیه حوادث این دوره به اردشیر رپیورتر تحویل شود، بلکه مراد آن است که وجه بسیار مهمی از رخدادهای این زمان را که به گمان ما در بسیاری از رویدادهای بعدی منشأ اثر بوده، مورد بازکاوی قرار دهیم.

به هر حال طبق نوشته خود اردشیر، وی خوزستان و عراق عرب و خلیج فارس را سیاحت کرده بود و هنگام نگارش نامه به «پرورش» قصد داشت به هندوستان و زادگاهش بمبئی بازگردد تا کتابی دو جلدی را که درباره ایران و ایرانیان تألیف کرده بود، منتشر، سپس بار دیگر به ایران مراجعت کند. سنت نوشتن کتاب درباره تاریخ، جغرافیا و فرهنگ ایران توسط فرستادگان

انجمن اکابر پارسیان ریشه دار بود و به دوره مأموریت نخستین فرد از این افراد یعنی «مانکجی لیمجی هاتریا» باز می‌گشت. این شخص که از حیث تأثیر در فرایندهای دوره معاصر ایران در نوع خود بی‌همتاست، توانست با حمایت سفارت انگلستان در تهران و شخص وزیر مختار که به خانواده مشهور «فرگوسن» تعلق داشت، جزیه را از زرتشتیان ایران بردارد و موافقت ناصرالدین شاه را در این زمینه جلب کند. این نکته در «فرزانگان زرتشتی» که تاریخ خاص زرتشتیان ایران و هند است مورد تأکید قرار گرفته است. مانکجی در زمره نخستین افرادی بود که به هر دلیلی نسبت به تاریخ و جغرافیای محلی نقاط مختلف ایران توجهی ویژه نشان می‌داد و بسیاری از منابع فعلی تاریخهای محلی ایران مثل تاریخ کاشان به سفارش او تدوین شدند. میرزا عبدالرحیم کلاتر ضرابی نویسنده تاریخ کاشان حداقل متهم به بایبی‌گری بود. اینکه گفته شد که متهم بود، به آن دلیل است که خود وی این مطلب را اتهامی بیش نمی‌دانست اما آنچه مسلم است این است که فرزند او علیقلی خان نبیل الدوله که بعدها در جریان حوادث مشروطه «مورگان شوستر» را به ایران دعوت کرد از رهبران جامعه بهایی ایران به شمار می‌آمد. در منابع از این دست، اطلاعات مشروحی از اوضاع و احوال هر منطقه اعم از محصولات کشاورزی تا وضعیت جغرافیایی هر جایی، مورد بررسی قرار می‌گرفت و در کنار آن شرحی از تحولات تاریخی هر سرزمین مورد موشکافی واقع می‌شد.^۵

اردشیر ریپورتر میراث دار چنین مردی بود. او ضمن نگارش نامه‌ای برای پرورش - که بالاتر به آن اشاره شد - اوضاع ایران تحت سلطه قاجارها را اسفناک می‌دید؛ به گونه‌ای که از نظر او چنین وضعیتی در هیچ قرن و عصری سابقه نداشته است و «هرگاه برای دول بزرگ فرنگستان در آینده نزدیک گرفتاریهای پلتیک و انقلابات سیاسی رخ نماید از احوال امروز نتایج نیکو برای ایران و ایرانیان نخواهد زاید.» او ایران را دارای موقعیتی تاریخی می‌دانست که اگر از آن استفاده نشود، فرصت مجدد به دست نخواهد آمد. باید حرکتی کرد که هر چند شاید اثری بزرگ بر آن مترتب نباشد، «اقلاً علت ایقاظ و سبب بیداری مردم ایران گردد.»^۶ اردشیر جی روزنامه‌ها را ابزاری می‌دانست که می‌توانست راهی سودمند برای در پیش گرفتن سیاستی مفید برای ایران بگشاید. از نظر او این استعداد در روزنامه‌های داخلی ایران وجود نداشت و تنها چشم امیدش به «پرورش» بود: «چون آن نیکو برادر را می‌شناسم و از حسن نیت و پاکی فطرت آن مطلعم. وصیت می‌کنم که «پرورش» خوش نژاد را نیکو محافظت کنید و این فرزند معصوم خوش اقبال را به طوری پرورش کنید و از لوٹ امراض مصون و محفوظ دارید که ایران و ایرانیان این طفل نوظهور را گرامی دارند و به «پرورش»، پرورش ایران ممکن گردد از آن رو که روزنامه جات در امروز، توانند به جد و جهد به سرچشمه صاف ابناى ایران فایض و نایل گردند.»

شکستن آن چیزی که طلسم بزرگ خوانده می شد، از آرزوهای دیرین اردشیر بود. این طلسم چیزی جز «روشهای کهنه آموزش و پرورش نبود» که به زعم او باعث جهالت و بی خبری اطفال و زنان ایرانی می گردید. به دنبال آن مکاتب و مدارس جدید گشوده شد. از «پرورش» خواست که در باب «تربیت اطفال و اولاد ایرانی با عبارات عامه فهم» مطلب بنویسد تا «مردم متدرجاً معنی تربیت اطفال و اولاد خود را درک کرده، وسیله صحیحی برای ترقیات آتیه دولت» فراهم آورند. او دختران را هم بر خلاف عرف رایج تشویق به درس خواندن می کرد: «مگر ایزدمتعال نوع نسوان را شریک و انباز سعادت و اقبال بشر قرار نداده است؟» از نظر اردشیر جی یکی از دلایل عمده ترقی ایران باستان همین امر بود.^۷ نوک تیز حمله اردشیر متوجه روحانیان بود:

«یقین بدانید که در هیچ دوری از ادوار تاریخی ایران، زنان این طور پایمال و قتیل شهوت پرستی مردان نبوده اند. امروز عصمت فطری نژادی ایران شهید شهوت گردیده و نامی که در سالیان دراز، ایران، در این خصوص پیدا کرده بود زایل شده است. و غرابت در اینجاست که تمام اوضاع بدبختانه را به اذن و اجازه شریعت طاهره رواداشته اند و سرشت پاک ایرانی را که پرورده دبستان چندین هزارساله روزگار بوده و قادر بر انواع تجارب عالی تاریخی گردیده راضی به اطاعت چنین شقاوت و بدبختی بزرگ نموده اند و دلیل شهوت رانی شریعتمداران گشته اند. تصور می کنند که ائمه تاریخ از تاریخ حیات حضرت محمدبن عبدالله و عصمت و طهارت این شخص بزرگ و قوانین قرآن بی خبرند.»

اردشیر جی نوشت در هیچ جای قرآن ذکر نشده «که باید جانب نسوان فرو گذاشت و تربیت ایشان منظور نداشت یا نسوان باید اسیر و قتیل شهوت مردان باشند و از شئون بشریت محروم. به جرأت می گویم تا خیال شریعتمداران از لوث اغراض شخصی پاک نگردد ترقی در امروز ایران چنانکه باید ملحوظ نیفتد» او توضیح داد که چنین اتفاقی به این زودیهها نخواهد افتاد. اما «اگر بدانند که روزی ایرانیها از نکبت و بدبختی نجات خواهند یافت، می تواند با دلی خوش جان گرامی را وداع گوید و راحت بخسبد.» او دلیل خدمتگزاری خود را برای اهل ایران، «مصیبت امروز ایران دانست و همین را بهترین بهره خود از عمر عزیز تلقی کرد.»^۸ «پرورش» ابراز امیدواری کرد که اردشیر آن قدر زنده بماند تا آرزوهای خود را تحقق یافته ببیند. چنین هم شد! او تا مقطع مشروطیت یکی از مهمترین پیشگامان تحولات اجتماعی و سیاسی کشور بود. در نهضت مشروطه نقش بسیار مهمی ایفا کرد و حتی واژگونی حکومت قاجارها را از نزدیک دید. تحولی که خود در شمار یکی از برجسته ترین کارگردانان آن بود. با این وصف در اینکه این سالها طبق آرزوی پرورش «دوره خرمی و نوبت بختیاری ایران»^۹ بود یا خیر، بحث و جدال فراوان است. فرزندش نیز این مقطع از زندگی پدر را برجسته کرده، می گوید: «پدرم مأمور سرویس اطلاعاتی بود که بسیار پیش از تولد من

از هندوستان به ایران آمد و در شکل‌گیری وقایع مشروطیت ایران و پس از آن و در به سلطنت رسیدن رضاخان پهلوی نقش داشت.^{۱۰}

با تمام اوصاف در همان زمان کم نبودند افرادی که فعالیتهای او را با نظر تردید می‌نگریستند. مثلاً در سال ۱۳۲۲ هجری قمری درست دو سال پیش از وقوع جنبش مشروطه، روزنامه مظفری چاپ بوشهر مطلبی را منتشر کرد و در آن اردشیر متهم شد که تبعه ایران نیست. اردشیر در یزد بود که این شماره از روزنامه به دستش رسید. با آنکه عازم هند بود از همان یزد جوابیه‌ای برای محمد حسین خان فروغی ارسال کرد تا در روزنامه تربیت منتشر کند. او توضیح داد که البته خود را ایرانی می‌داند و اصلاً همه پارسیان، ایرانی هستند. «ایران از پارسیان است و پارسیان از ایران»؛ سپس مراتب اطاعت آنان را از شاه ایران اعلام کرد: «همه می‌گویند: چنین شاه را بنده بایست بود/ همواره پرستنده بایست بود.» او به راستی سوگند یاد نمود و خاطر نشان کرد که اگر در تهران بود، داد خود و همکیشانش را از دولت ایران می‌طلبید. در آخر نامه که بوی تهدید و در عین حال آرزومندی می‌داد، نوشت: «امیدواریم که گریمانیم زنده، بردوزیم جامه‌ای کز فراق چاک شده است.»^{۱۱} فروغی در تأیید اردشیر نوشت سالهاست که او را می‌شناسد و از احوال او به تفصیل باخبر است: «من بنده خود از مشرب کار و مأموریت و خیال آن مرد کاملاً آگاهم و می‌دانم یک قدم بر نداشته مگر به خیال ترقی ایران.» فروغی نوشت که غیر از اردشیر با عده‌ای دیگر از پارسیان نیز حشر و نشر داشته است. به گفته خود او این ارتباطات از اول عمر وجود داشته و چهل سال قبل، وی دو سال را در یزد و کرمان که مرکز تجمع زرتشتیان است سپری نموده و از آن زمان تا حال با این جماعت محشور بوده است.

به هر حال اردشیر بعد از گذشت دو سال بار دیگر در سال ۱۳۲۴ یعنی درست در آستانه مشروطه ایران به کشور مراجعت کرد. وی با سران ایل بختیاری روابطی صمیمانه داشت و آنها را به اعاده مجد و جلال و فر و شکوه ایران باستان تهییج می‌نمود. آن قدر به وی اعتماد داشتند که معمرین قوم، تربیت فرزندان خود را در اختیار او می‌گذاشتند. او در مدرسه علوم سیاسی که میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بنیادش نهاده بود، تدریس می‌کرد و در عین حال سمت خبرنگاری روزنامه تایمز لندن را نیز بر عهده داشت و اخبار ایران و خاورمیانه را پوشش می‌داد. به احتمال قریب به یقین او با افرادی همچون «سروالتین چیرول» و حلقه دوستان وی مانند «لرد کیچنر» فرمانده کل قوای بریتانیا در هند و «رونالد فرگوسن تامسون» ارتباط کاری داشت. همان گونه که پیشتر گفته شد در دوره وزیرمختاری یکی از اعضای همین خانواده فرگوسن در تهران بود که به همت مانکجی لیمجی هاتریا جزیه از زرتشتیان ایران برداشته شد. اینان بر آن باور بودند که خطر اصلی برای منافع بریتانیا نه آلمان بلکه امپراتوری روسیه است و بریتانیا باید، هم خود

مختصره مطالعات تاریخی

را برای دفع روسیه بگمارند. در حالی که گروهی دیگر بر خطر آلمان پای می فشردند و همین دو اختلاف نظر در آینده ایران هم تأثیر فراوانی بر جای گذاشت.

عمده ترین این تأثیرات در مشروطیت ایران رخ داد. به این موضوع باز هم خواهیم پرداخت. و اما اردشیر که با زبانهای کردی و لری آشنا بود، در بین ایلات و عشایر ایران و به ویژه سران ایل بختیاری نفوذ داشت. او در عین حال با معیارهای علمی، یک دانشمند به شمار می آمد. دانشگاه زبانهای آسیایی «سن پترزبورگ» از او برای تدریس دعوت کرد. به گفته رشید شهمردان: «چون گذرنامه سیاسی داشت از پذیرفتن دعوت خودداری می نمود.»

نام اردشیر جی با تحولات بزرگ تاریخی ایران و در صدر همه مشروطه به هم آمیخته است. یکی از برجسته ترین اینها ماجرای تحصن مشروطه خواهان در سفارت انگلستان بود. او، خود گفته است:

«من صرف نظر از اینکه تحصیلات خود را در مملکت آزاد و دمکراسی انگلستان تمام کرده ام و تربیت در آن دیار بوده و به مشروطیت ایمان داشتم، برای رهایی زرتشتیان ایران از جور دولت ستمگر استبدادی با دل و جان کوشش می کردم که رژیم مشروطیت در ایران برقرار شود. در همان زمان با سفارت انگلیس چندین مرتبه برای پناه دادن ایرانیان آزادیخواه صحبت کردم و در روزهایی که مردم در مسجد جامع محصور بودند، واسطه میان مقامات ملی و سفارت انگلیس شدم تا بالاخره سفارت پس از تحصیل اجازه از لندن موافقت کرد که به شرط حفظ نظم و مقررات کسانی را که از طرف دولت در مضیقه بودند و جانشان در خطر بود، در سفارت بپذیرند.»

روزی هم که مجلس منحل شد، اردشیر جی از دوست دیرینش میرزا نصرالله خان ملک المتکلمین خواست، چون جانش در خطر است، با کالسکه ای که در خیابان دوشان تپه (ژاله) حاضر کرده است به سفارت انگلیس برود؛ لیکن ملک حاضر نشد این پیشنهاد را بپذیرد. در نتیجه چندی بعد، دستگیر و اعدام شد. دوستی خانواده ملک با ریپورترها پس از آن نیز ادامه پیدا کرد. دکتر مهدی ملکزاده فرزند ملک با اردشیر و شاپور ریپورتر هر دو ارتباطی صمیمانه داشت. از سوی دیگر اردشیر جی با حسینقلی خان نواب رفاقتی بسیار نزدیک داشت و از او به عنوان «دوست مشفق حسینقلی خان نواب که حزب ملیون [دمکرات] را رهبری می کرد» نام می برد. اردشیر در وصیت نامه خود نقل می کند که نواب روزی با یاس فراوان به وی گفت: «اردشیر جی، من حزب را رها خواهم کرد زیرا همین کسانی که به وطن پرستی آنها ایمان داشتم در جلسات علنی دم از وطن و آزادی می زنند و بعداً تلویحاً به طور محرمانه و یک یک از من می پرسند که راهنمایی و نظر سفارت را برای مذاکرات بعد به آنها بگویم!» وی ادامه داد که هنوز دوستانش،

مهاتما گاندی و حزب کنگره هند را بازی سیاسی انگلیس تصور می‌کنند و در قبال اصرار و توضیح او که نهضت آزادیخواهی هند را واقعی و اصیل می‌داند به او چشمک می‌زنند و وی را ملامت می‌کنند که ایرانی تیزهوش را می‌خواهد فریب دهد!^{۱۲} همین جا باید یادآوری کرد که فرزند اردشیر یعنی شاپور به تصریح خودش در کتابی که با نام مستعار چاپ کرده است، نواب را جانشین پدر و حامی واقعی خود می‌داند.^{۱۳} نواب دوست خانوادگی اردشیر ریپورتر بود، به همین دلیل بعد از مرگ اردشیر دوستی خود را با حمایت نامرئی از فرزند وی شاپور تکمیل کرد.

کانون دسیسه در دوره پس از مشروطه دوم

اردشیر در ابتدای جنگ جهانی اول و در تحولات آن زمان، جایگاهی برجسته پیدا کرد. در سال ۱۳۳۰ قمری که مصادف با آغاز جنگ بود به یزد و کرمان رفت.^{۱۴} محمدعلی علاءالسلطنه ضمن ابراز تشکر از حسن نیت وی آرزو کرد که در این مسافرت به او خوش بگذرد و بزودی به تهران مراجعت نماید تا «از ملاقات شریف» او «مسرور و محظوظ» گردد.^{۱۵} از فعالیتهای اردشیر در یزد و کرمان در این فاصله زمانی اطلاعاتی در دست نیست؛ اما دو سال بعد زرتشتیان کرمان ضمن ارسال تلگرافی در باب عدم رسمیت اردشیر جی سخن به میان آوردند. مستشارالدوله صادق که وزارت داخله را بر عهده داشت، ضمن اعلام وصول تلگراف زرتشتیان کرمان اعلام کرد که دولت ایران نیز او را به رسمیت نمی‌شناسد و حق مداخله در امور آنان را ندارد.^{۱۶} شخص علاءالدوله هم اطلاع داد که مقامات مربوطه از مفاد تلگراف زرتشتیان کرمان «راجع به عدم صلاحیت مداخله اردشیر جی به امور زرتشتیان ایران مطلع» گردیده‌اند.^{۱۷} از آغاز سال ۱۳۳۷ قمری انجمن زرتشتیان تهران ضمن ارسال عریضه‌ای برای رئیس الوزرای وقت، ابتدا سه فقره از عریضه‌های زرتشتیان یزد و کرمان را تقدیم کردند. دو فقره آنها مربوط به انجمنهای زرتشتی بود که در هر شهر از بین جماعت زرتشتی و نمایندگان رسمی آنها تشکیل می‌شد. تلگراف دیگر از جانب «کنکاش مؤبدان که هیئت روحانیون جماعت زرتشتی هستند» فرستاده شده بود که اظهارات انجمنها را تأیید می‌کرد: «خلاصه آنکه پارسیان بمبئی انجمنی دارند ناظر بر امور خیریه و موقوفات خودشان در هندوستان. هم کیشی آنها مقتضی این بود که از حال مظلومیت و پریشانی همکیشان خود در ایران نیز مستحضر بوده، مساعدتی خیرخواهانه کرده باشند.» در این نامه بسیار مهم، نوع نگاه زرتشتیان به اردشیر روشن شده است. آنان توضیح دادند که در ابتدای امر مانکجی به ایران فرستاده شد که «آن مرحوم در مدت زندگانی خود به قدر امکان مقصود را به عمل آورد.» بعد از فوت او کیخسرو جی اعزام شد، «او هم در مدت قلیل مأموریت خود به تکلیف خویش عمل کرده وفات یافت.» سپس «مستتر اردشیر جی ایدلجی معروف به ریپورتر را

مجموعه مطالعات تاریخ

فرستادند. متأسفانه با آنکه مشارالیه مدت مدیدی در ایران توقف داشت، موفق به انجام مقصود نگردیده و به علاوه آنکه به دست ایشان سعادت قرین جماعت نشد. نیز جماعت در مدت مأموریت ایشان ترقی قهقراپی کرده و اتفاق و اتحاد خود را مبدل به نفاق نمودند. با انتظار به مساعی ایشان در سالهای طولانی از قافله سعادت و ترقی و کامرانی عقب ماندند و خیلی مسائل دیگر که برای حفظ حیثیت جماعت لب فرو می‌بندیم. اعلام شد چون زرتشتیها بیشتر از این تاب بدبختی و فلاکت خود را نتوانستند آورد، از یزد و تهران و کرمان شکایت به هندوستان بردند و حتی به دولت ایران عرض حال دادند که جماعت زرتشتی از مشارالیه ناراضی بوده، او را به هیچ سمت، به رسمیت نمی‌شناسند. چهارده ماه پس از این جریان، اردشیر به بمبئی احضار شد و «به واقع در غیاب ایشان یک سکوت و آرامی فوق العاده در جماعت پدید آمده نفاقهای زمان ایشان به اتفاق مبدل گردیده و به امید آتیه با سعادت به سر می‌بردند.»

اما بدبختانه از قرار اطلاعات تلگرافی، او مجدداً مأموریت حاصل نموده که برای تکمیل مقاصد گذشته خود، به ایران مراجعت کند. این اطلاع باعث هیجان فوق العاده در زرتشتیان یزد و کرمان و تهران شد: «به عرض می‌رسانیم که چون زردشتیان ایران افتخار دارند که ایرانی باقی مانده، [لذا] جز دولت ایران برای خود پناهی ندارند. در این صورت بدیهی است حفظ حقوق این جماعت هم مثل سایر ایرانیان در ید کفایت اولیای عظام دولت علیه ایران است و بعد از آنکه قانون مملکتی، حفظ حق افراد را علی السویه قرار داده، همه قسم راه امیدواری باز است و نیازی به خارجی نیست.» در این نامه بر دو نکته تأکید شده است: یکی اینکه اردشیر، تابعیت ایران ندارد و به همین دلیل حق دخالت در امور زرتشتیان ایران را ندارد و دیگر اینکه او در اندیشه حفظ حقوق جماعت زرتشتی نیست و در واقع اهدافی سیاسی را تعقیب می‌کند که همانا حفظ منافع گروهی خاص در بریتانیاست. اعلام شد که اگر هدف از مأموریت اردشیر «خیرخواهی و استحکام در مذهب است، رهنمای خیرخواه بی‌غرض لازم است که به هیچ وجه در امور سیاسی و در حقوق جماعت مداخله نکرده یا معلم مدرسه باشد یا واعظ، و حال آنکه بعد از بیست و سه سال تجربه به علاوه آنکه همچو امید و انتظاری را جماعت در مأموریت اردشیر جی ندارند، جماعت از زوال و اضمحلال خود در سایه مقاصد و نظریات خاص ایشان در وحشت است.»^{۱۸}

به راستی چه در رفتار و کردار اردشیر وجود داشت که تولید وحشت می‌کرد؟ ظاهراً از این امر را باید در دو مسئله کاملاً منفک از یکدیگر دانست که اتفاقاً به هم مربوط بودند و حلقه اتصال آنها نیز اردشیر بود. نخست باید از سران جامعه بهایی و ارتباط آنها با او یاد کرد. در کرمان بهائیان بسیاری وجود داشتند، اما در دوره ناصری دو مانع مهم در برابر آنها قرار داشت. نخست شیخیه که در آن زمان ریاستشان با حاجی محمد کریم خان بود و این شخص تا سال ۱۳۲۳

قمری حیات داشت. مانع دیگر جمعی از بایان و ازلیان بودند. بهائیان آن قدر نسبت به ازلیان نفرت می‌ورزیدند که وقتی شیخ احمد روحی، میرزا آقاخان کرمانی و خبیرالملک به جرم توطئه در قتل ناصرالدین شاه کشته شدند، عبدالبها پیشوای بهائیان راجع به آن نامه‌ای به این شرح نوشت:

«در مدینه کبیره (اسلامبول) در این ایام صنایدید شیطان را (ارکان میرزا یحیی ازل)^{۱۹} اسیر خذلان کرد و فسادشان را واضح و عیان؛ به کلی آن آتش را خاموش نمود و به تمام، آن داستان را از اذهان فراموش؛ فی الحقیقه تجمع اعظم مفسدین عالم و مقتربین بر جمال اقدم در چنین نقطه مهمه و شب و روز به انواع وسائط و وسائل در هدم امرالله، ساعی و مجتهد؛ به انواع وساوس و دسائس متشبث و خطر عظمی بر امرالله و اسباب فساد شدیدی در حق احب‌الله جمع؛ یمین مؤکده نموده بودند که این ارض را منقلب نمایند و به واسطه جمال‌الدین افغانی در جمیع محافل وزرا راه یافتند. حتی در خلوت پادشاهی — که کابین گفته می‌شود — به واسطه آن شخص بارجسته بودند و داماد یحیی، کاتب مخصوص جمال‌الدین شده بود و شیخ احمد از اعضای دائمی مجلس او. وسیله‌ای نگذاشتند که در هدم بنیان الهی و اذیت این آوارگان تشبث نجستند. و افترا بی‌نماند که نزدند و ما متوکلاً علی‌الله به حیل تسلیم تشبث نمودیم و به قلب سلیم صبر و توسل. عاقبت دستی از غیب درآمد و پرده‌تزویر و خداع آن قوم پرلوم را بدرید و فسادشان آشکار شد و فتنه‌شان پدیدار؛ اوراق فسادشان نمودار شد و به جزای اعمال خویش گرفتار شدند. به پنجه عدالت درافتادند و به ایران ارسال گشتند. شما ملاحظه فرمایید که در نزد عوام کار مشتبه نشود.»^{۲۰}

مقصودش این بود که توده‌های بهائی گمان نبرند که آن گروه از خودشان بوده‌اند و احتمالاً به دلیل سوابق ضدیت با بهائیان در دوره ناصری تصور نشود که اعمالی از این دست مورد حمایت جامعه بهائی خواهد بود.

آن چه باعث شد تا بین جماعت زرتشتی و اردشیر نوعی کدورت شکل گیرد، فرایندی بود که از دوره مأموریت مانکجی آغاز گردیده و در دوره اردشیر شکل نوینی پیدا کرده بود. این فرایند چیزی نبود جز دعوت از زرتشتیان برای پذیرش بهائیت. امری که در خود تواریخ خاص بهائیان و زرتشتیان بر آن تأکید فراوانی صورت گرفته است. از مهمترین شخصیت‌های درگیر در این ماجراها باید از «ماستر خدابخش» نام برد. او بر زبانهای انگلیسی، گجراتی، پارسی، اوستایی، پهلوی و پازند تسلط داشت و با زبانهای سانسکریت، عربی، فرانسه و آلمانی کاملاً آشنا بود. در دانشگاه بمبئی تحصیل کرد و از طرف انجمن پارسیان هند به سفارش «خورشید جی رستم جی کاما» در ۱۲۵۷ شمسی برای تدریس انگلیسی به یزد آمد. او حدود دو سال بعد از مشروطه به دست یک زرتشتی به نام فریدون رستم کرمانی با ضرب پنج تیر کشته شد. رشید

مطالعات تاریخی

شهمردان مورخ زرتشتی علت آن را سخن چینی و غمازی برخی از زرتشتیان می‌داند. او می‌گوید: مانکجی، اردشیر جی، ماستر خدابخش، کیومرث وفادار و ارباب کیخسرو شاهرخ در زمره افرادی بودند که از دست و زبان این نمانان راحت و آسودگی نداشتند و «هر آن در پس پرده با پخش شب نامه‌ها و یا تشکیل مجالس، اشکال و زحمات برای آنها تولید و در پیش بردن مقاصدشان که خیر جامعه را در بر داشت موانع، ایجاد می‌کردند. بالاخره مجمعی به نام مجمع حق گوی یزد... تشکیل گردید و دامنه فعالیت خود را تا تهران رسانیده و در دامن زدن آتش نفاق همت نمودند.»^{۲۱}

از بین افرادی که ذکر شد، کیومرث پیشکار اردشیر جی و در زمان مشروطه، نماینده زرتشتیان در بلدیة تهران بود. انتخاب وی در ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ اتفاق افتاد. در همین ایام مجمع حق گوی یزد از ارباب کیخسرو شاهرخ و عده‌ای دیگر از زرتشتیها خواست خاک ایران را ترک نمایند. این ماجرا درست ۱۸ روز بعد از قتل «ماستر خدابخش» انجام یافت. متن بخشی از اعلامیه‌ای که در این زمینه منتشر شد از این قرار بود: «امروز که ۲۹ ذی‌قعدة الحرام است به شما پروتست می‌نمایم اگر چهار روزه از یزد به طرف خارجه حرکت نکنید، امثال ماستر خدابخش بی شرف مجازات خواهید شد.» کیومرث شبانه از یزد گریخت و به بمبئی رفت؛ اما اواخر عمر به ایران بازگشت و در شهریور سال ۱۲۹۰ درگذشت.^{۲۲} به راستی علت این تحولات چه بود؟

حقیقت آن است که بین «مانکجی لیمجی هاتریا» و «کیخسرو جی خانصاحب»، جانشین او از طرفی و بهائیان از طرف دیگر روابط عمیقی وجود داشت. کیخسرو با «تعصبات دینی دستور تیرانداز» مخالفت می‌کرد. به عبارت دیگر او وقتی انجمن ناصری را تشکیل داد، تنی چند از پارسیان بهائی شده را به عضویت آن درآورد. منظور از «تعصبات دینی دستور تیرانداز» همین بود. او اعتقاد داشت که انجمن مزبور از آن زرتشتیان است و نباید غیر از آنها کسی به عضویت انجمن درآید، حال آنکه نماینده پارسیان، این تشکیلات را پوششی برای دست یافتن به اهداف سیاسی خود قرار داده بود. از آن میان باید از پروفیسور جوانمرد نام برد که پارسی بهائی شده‌ای بود که سمت منشی‌گری انجمن را عهده‌دار بود. او نظامنامه انجمن را تنظیم کرد و «محضر عبدالبهاء فرستاد و بیانات مسرت بخش در جوابش رسید که این مناجات در آن بود... یزدانا خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی.»^{۲۳} از طریق انجمن ناصری که بهائیان در آن نفوذی تمام و کمال داشتند دست دستورها از نفوذ مطلق نسبت به زرتشتیان کوتاه گشت ولی عاقبت کیخسرو جی را مسموم و هلاک نمودند.^{۲۴}

از مهمترین اعضای انجمن ناصری باید از ماستر خدابخش نام برد. او «مردی دانشمند و مستشار در آئین بهی بود، با اهل بها همراهی داشت و اعتراضات معترضین را اجوبه کافیه می‌گفت.» زرتشتیان

این مرد را هم که در زمره مرتدین آیین زرتشت به شمار می‌رفت، به قتل رساندند. برادر او آقا مهربان هم پس از مرگ، مثل بهائیان دفن شد؛ اما زرتشتیان او را از قبر درآوردند و در دخمه گذاشتند. اما فرزند او به نام دینیار هم به ضرب گلوله کشته شد. فرزند خدابخش به نام هرمزدیار که در زمره ده موبد وجیه‌المله ایران بود، موفق شد با مهربان پور رستم، دینیار مریم آبادی و حکیم پور مهرگان، در عکا با عبدالبها ملاقات کند و آنان در «مابین بهائیان پارسیان نخستین زائرین ارض مقصود می‌باشند»^{۲۵}

ارتباط میان بهائیان و برخی سران زرتشتی در ایران فراتر از این حد بود. از پارسیان، ارباب جمشید جمشیدیان که تجارخانه و املاکی بسیار گسترده داشت، با سران بهائی بسیار محشور بود.

جمعی از پارسیان بهائی شده مثل ارباب سیاوش سفیدوش، ملا بهرام اختر خاوری، رستم خان و اردشیر، پیشکار ارباب جمشید در کنار عده‌ای دیگر در استخدام ادارات او بودند. عبدالبها مکتوبی دایر بر لزوم اطاعت از ارباب جمشید به ارباب سیاوش نوشته بود. وقتی در سال ۱۳۲۱ قمری بهائیان یزد مورد حمله قرار گرفتند، بسیاری از آنان به تهران آمدند و در املاک او سکونت جستند و به استخدام جمشیدیان درآمدند. از جمله کسانی که توسط ارباب، پذیرایی شایان توجهی شدند، «هیپولیت دریفوس» یهودی بهائی شده بود. او از خانواده مشهور دریفوس فرانسوی و از محارم نزدیک عبدالبها بود. دریفوس در پارک مشهور اتابک که متعلق به علی اصغر خان امین‌السلطان بود و ارباب جمشید آن را به قیمت یک کرور تومان همراه با کلیه اثاثیه گران قیمتش خریداری کرده بود، پذیرایی شد. همچنین تجارخانه‌های جمشیدیان در قم، کاشان و اصفهان از این شخص و همراهانش پذیراییهای مفصلی به عمل می‌آوردند.^{۲۶}

بین شخص عباس افندی مشهور به عبدالبها با ارباب جمشید روابط صمیمانه‌ای وجود داشت. او ارباب را شخصی خیرخواه می‌خواند که همتی بلند داشت. به پیروانش دستور می‌داد با ارباب به امانت رفتار کنند و در مورد او صداقت و همت پیشه گیرند تا سرمشقی برای دیگران باشند، زیرا: «خدمت او خدمت من است و صداقت و امانت او صداقت و امانت من»^{۲۷} عبدالبها صداقت و امانت و همت و خیرخواهی در حق عموم عالم علی‌الخصوص در امور حضرت ارباب جمشید را بر همه پیروانش فرض واجب می‌دانست و خدمت به او را خدمت به آستان مقدس تلقی می‌کرد و خاطر نشان می‌نمود که «خیانت و عدم امانت را معصیت به حق شمرند و عصبان و طغیان در امر حضرت یزدان» او کمک نکردن به جمشیدیان را «تضییع امرالله» می‌دانست و «قصور و فتور در این امر مشکور» را «تدمیر احباءالله و تکدیر خاطر این عبد و تسوید وجوه سایر ادیان و سلب اعتماد به امانت و وفا و صفای این حزب مظلوم در آفاق»^{۲۸} از بهائیان خواسته شد به میل

مصلحت‌محالعات تاریخی

و رضای ارباب جمشید کار کنند و به منتهای قدرت بکوشند و مبادا کسی مایه تکدر خاطر آن خیرخواه عالم شود: «چنین شخص خیرخواه را باید به جان و دل خیر خواه شد و در خدمت همت نمود، زیرا قصور سبب غضب رب غفور گردد.»^{۲۹}

اینک گمان می‌بریم که تا حدودی علت نگرانیهای جماعت زرتشتی از اقدامات اردشیر روشن شده باشد؛ زیرا آن گونه که از قرائن و شواهد بر می‌آید در زمره کسانی بود که نه تنها با انجمنهای بهائی ارتباطی تنگاتنگ داشت، بلکه جوانان زرتشتی را تشویق می‌کرد که به بهائیت بپیوندند. به همین دلیل و نیز به دلیل دخالت‌های روزافزون او در مسائل سیاسی زرتشتیان تهران، جماعت، به اردشیر ظنین بودند. فعالیت‌های او مضر به مصالح جامعه زرتشتی تلقی می‌گردید و از دولت ایران تقاضا می‌شد که نگذارند، به ایران مراجعت نماید. از طرف دیگر او به شدت درگیر مسائل سیاسی بود. امری که در نوع خود در جامعه زرتشتی تازگی داشت؛ زیرا تا آن هنگام دخالت آنان در عرصه‌های سیاسی ممنوع تلقی می‌گردید. این بود که بر خارجی بودن اردشیر تأکید می‌شد. ظاهراً این عده تصور می‌کردند که اعمال و رفتار اردشیر تازگی دارد، غافل از آنکه به تصریح منابع بهائی این فرایند از همان آغاز مأموریت مانکجی به عنوان اولین فرستاده انجمن اکابر پارسی یک دستورالعمل بوده است. به همین دلیل بود که آنان برای رفع مشکل متشبه به «سردینشاه پتیت» رئیس انجمن اکابر پارسیان هندوستان شدند.

۱۵۴

از دولت ایران خواسته شد تا قبل از حرکت مجدد اردشیر از بمبئی به سوی ایران از طرف وزارت امور خارجه به کنسولگری ایران در بمبئی تلگراف نمایند تا «جناب سردینشاه جی پتیت رئیس انجمن خیریه پارسیان» از تقاضای زرتشتیان ایران مطلع گردد «که اگر فی الواقع برای سعادت زرتشتیان ایران میل فرستادن مأموری دارند، یک نفر صالح خیرخواه بی‌غرض به جای اردشیر جی معین و با دستوری مشخص روانه کنند که از حدود خود تجاوز به حقوق زردشتیان تبعه ایران و در سیاست مداخله ننماید و اگر همچو وجودی نادر است، چندی زردشتیان ایران را به حال خود بگذارند و هیچ کس نفرستند والا اگر اردشیر جی را از روی لجاج بفرستند، هر روز اسباب زحمت دولت بوده زردشتیان ایران او را به هیچ سمتی به رسمیت نخواهند شناخت و دولت ایران نیز هیچ او را به رسمیت نمی‌شناسند.» دیگر اینکه به کلیه وزارتخانه‌ها، دوایر دولتی و مأموران یزد و کرمان «تقاضای این جماعت راجع به عدم رسمیت اردشیر جی اعلام شود.» در پایان خواسته شده بود در این زمینه سرعت عمل به خرج داده شود و «بقای استقلال مملکت و فیروزی و کامکاری ملت و دولت» ایران آرزو شده بود و بالاخره اینکه اعلام شده بود: «به شرافت تبعیت دولت علیه ایران مباحثات می‌نمایم.»^{۳۰} در ذیل این نامه مقامات وزارت خارجه نوشته بودند که به انجمن زرتشتیان تهران اطلاع دهند: وزارت امور خارجه در این زمینه اقدامات مقتضی را انجام داده است.

رئیس الوزراء هم اعلام کرد که تقاضاهای زرتشتیان ملاحظه شد و از وزارت امور خارجه راجع به عدم صلاحیت اردشیر جی مطالب لازم گفته شده است. همچنین «تقاضای نیامدن او به این سمت به ایران» خطاب به انجمن پارسیان انجام شده و قول داده شد که «البته اولیای دولت با مقاصد جماعت مزبوره موافقت و همراهی خواهد کرد.»^{۳۱}

وزیر امور خارجه هم اطلاع داد که مراتب اعتراض زرتشتیهای ایران نسبت به عدم مراجعت اردشیر جی به عنوان سرپرست آنها، به جنرال کنسول ایران در هند تلگراف شده و خواسته است که «از انجمن هند بخواهند مانع ورود او به ایران شوند و نتیجه را اطلاع دهند.»^{۳۲} از طرف خود زرتشتیها هم تلگرافی برای «سردینشاه پتیت» به بمبئی ارسال شد که مضمون آن به این شرح بود: «...چون مأموریت اردشیر جی در سابق برای زرتشتیان ایران نتیجه سوء بخشیده، نماینده خود را برای ایران، دیگری معین نمایند اگر ایشان باشند به رسمیت نمی شناسیم، استدعای بذل توجه داریم...»^{۳۳}

انجمن ناصری کرمان هم از انجمن تهران خواست تا از دولت ایران بخواهند: «چون اردشیر جی سابقاً در امور داخلی زرتشتیها دخالت می کرده و امتحان خود را داده است، مانع از مراجعت او به ایران شوند، در غیر این صورت او را از مداخله در امور خود ممنوع خواهند کرد.»^{۳۴} موبدان زرتشتی نیز ضمن ارسال تلگرافی به انجمن تهران اطلاع دادند که «اردشیر جی ریپورتر که سابقاً دخالت در نظارت مدارس زرتشتیان داشته و اسباب اختلاف زردشتیان و عدم رضایت آنها را فراهم کرده، ظاهراً به مأموریت سابقه به صوب ایران می آید، مستدعی است به وسائل مقتضیه از سردینشاه جی پتیت در بمبئی تغییر مشارالیه و تعیین شخص صالحی به جای ایشان بخواهند، در صورت عدم قبول ایشان را به رسمیت نخواهیم شناخت.»^{۳۵}

این نامه را که موبدان کرمان نوشته بودند، حکایت از آن داشت که هیچ یک از زرتشتیان اردشیر جی را به عنوان نماینده خود به رسمیت نمی شناسد.

نکته مهم دیگر موضع گیری ارباب کیخسرو شاهرخ درباره اردشیر است. او که نمایندگی زرتشتیان را در مجلس بر عهده داشت و بر طبق اسناد از نزدیکان و محارم اردشیر به شمار می رفت و بالاتر اینکه برکشیده او بود و خود هم مورد سوءظن زرتشتیان ایران، استدعا داشت که تلگراف به بمبئی به نام او نباشد، بلکه اگر ارسال تلگراف را ضروری تشخیص می دهند بهتر است که به عنوان انجمن زرتشتیان تهران مخابره شود تا این گونه استنباط نشود که او نیز با مأموریت مجدد اردشیر در ایران مخالف است؛ اما نکته مهمتر در ادامه نامه نهفته بود. او تقاضا داشت، نامه به گونه ای نوشته شود که نشان دهد حتی دولت ایران هم از مأموریت اردشیر در ایران خشنود نیست و او را به عنوان نماینده زرتشتیان به رسمیت نمی شناسد. ارباب از دوره

مصلحت‌محالعات تاریخی

علاء السلطنه یاد کرد که «با وجود رفاقت کاملی که با او داشتند، همین قسم نوشته‌اند و در کابینه وزرا سابقه دارد. باقی موقوف به یک بذل توجه خاصی است که از طرف شخص حضرت امجد عالی به ظهور رسد، منتظر بذل عنایت.»^{۳۶}

این ایام مقارن با جنگ اول جهانی بود، روزگاری که با وجود اعلام بی‌طرفی ایران به دولتهای درگیر در جنگ، قوای روس و انگلیس از شمال و جنوب به ایران حمله کردند و عملاً کشور را به تصرف خود درآوردند و بار دیگر حقوق یک کشور مستقل را نادیده گرفتند و حاکمیت ملی آن را زیر پا گذاشتند. در این شرایط بسیار نگران‌کننده، رقابتهای دیرینه روس و انگلیس بار دیگر در صحنه ایران از سر گرفته شد و قدرتهای بزرگ به بهانه جلوگیری از نفوذ آلمان و در حقیقت برای جلوگیری از پیش افتادن حریف در کشوری با موقعیت استراتژیک که دروازه هند به شمار می‌رفت، با یکدیگر زورآزمایی می‌کردند. در چنین شرایطی لازم بود از طرف بریتانیا فردی به ایران مأمور شود که از اوضاع و احوال، اطلاعات گسترده داشته باشد و بتواند از روابط خود برای حفاظت از منافع بریتانیا در هند به نحو بایسته‌ای بهره‌گیرد. اردشیر رپیورتر بدون تردید چنین شخصی بود.

۱۵۶

حدود یک سال بعد از نامه‌نگاریهایی که به گوشه‌هایی از آن اشاره شد، بار دیگر به ناگاه نامه‌ای از طرف «زرتشتیان شهر و دهات یزد» به وثوق الدوله، رئیس‌الوزرای وقت، ارسال شد. آنان اعلام کردند: «با کمال افتخار و خورسندی» اردشیر را می‌پذیرند و او را خیرخواه می‌دانند؛ زیرا او هدفی جز خدمت به وطن اجدادی خود ندارد و نیتی جز توسعه معارف و مدارس و ترقی و اصلاح نوع خویش در سر نمی‌پروراند. اعلام شد اگر معدودی علیه او اظهار نظر کرده‌اند «بدون اطلاع افراد طایفه بوده و ابداً محل توجه و اعتماد نخواهد بود» از هیئت دولت تقاضا شد که اردشیر جی را طرف وثوق افراد زرتشتی و مورد اعتماد عموم بدانند و به سخنان او گوش فرا دارند تا موجبات تشکرات صمیمانه و احساسات قلبی قاطبه زرتشتیان را فراهم آورند.^{۳۷}

گفتیم که علت مخالفت‌های زرتشتیان با آمدن اردشیر به تهران این بود که وی جوانانی از زرتشتیان را دعوت می‌کرد که به بهائیت بگروند. روندی که از دوره مأموریت مانکجی هاتریا آغاز شد و ادامه یافت. زرتشتیان برای مقابله با این وضع انجمنی را به نام انجمن حق‌گوی یزد تأسیس کردند و کسانی را که به این وضع کمک می‌کردند از پای درمی‌آوردند. این روند منحصر به زرتشتیان نبود بلکه عده‌ای از یهودیان ایران هم به این مسلک می‌پیوستند. همان‌طور که بالاتر آمد برای نخستین بار در بین زرتشتیان ایران بحرانهایی بروز کرد که علت و منشأ آن انجمن اکابر پارسیان هند بود. به هر حال به رغم مخالفت‌هایی که انجام گرفت، بار دیگر اردشیر جی وارد ایران شد. قبل از اینکه وی وارد ایران شود— و به محض اطلاع از اینکه تصمیم پارسیان برای اعزام او

جدی است — انجمن حق گوی یزد یکی از پارسیان به نام ماستر خدابخش را که از نزدیکان اردشیر بود به قتل رسانیدند. اگر چه این قتل نوعی زهر چشم گرفتن از اردشیر به حساب می آمد، لیکن وی به ایران مراجعت کرد.

بیشترین تلاش برای جلوگیری از ورود اردشیر به ایران در دوره نخست وزیری وثوق الدوله انجام گرفت. در همین دوره بود که کمیته مجازات با عنوان ظاهری مجازات خائنین شکل گرفت. گردانندگان ظاهری تشکیلات کمیته مجازات ابراهیم منشی زاده، اسدالله ابوالفتح زاده، کریم دواتگر و مشکوة الممالک بود. از اینان کریم دواتگر حداقل در دوره مشروطه یکی از اوباش و چاقوکشان تهران بود که در پایتخت جو رعب و وحشت تولید می کرد و در استخدام محافل مافیایی بود که زیر پوشش مشروطه به اخلال در نظم سیاسی و ضربه زدن به مشروطه مشغول بودند. یکی از چهره های پشت پرده این کمیته مورخ الدوله سپهر بود که در آن زمان در سفارت آلمان به کار مشغول بود و ظاهراً رابط این سفارتخانه با سفارت روسیه به شمار می رفت. کمیته مجازات در کلیه عملیات خود کسانی را هدف قرار می داد که متهم به جانبداری از روسیه بودند. در فهرست ترورهای آنها حتی یک مورد از کسانی که به ارتباط با بریتانیا شهرت داشتند، دیده نمی شد. این کمیته در حقیقت ابزار اجرایی کسانی بود که تلاش داشتند به هر نحوی که شده مانع از گسترش دامنه نفوذ روسیه در ایران شوند. به عبارت دیگر این کمیته نقطه عطف رقابتهای روسیه و بریتانیا در عرصه تحولات ایران به شمار می رود. همچنین تأسیس این کمیته مبین تشدید اختلافات در درون صفوف هیئت حاکمه بریتانیا به شمار می آید. اختلافی که در یک سوی آن دستگاه سیاست خارجی بریتانیا قرار داشت که معتقد به نوعی مصالحه با روسیه به منظور جلوگیری مسالمت آمیز از نزدیکی این قدرت به مرزهای هندوستان بود و در سوی دیگر، صاحبان سرمایه و قدرتمندان اقتصادی انگلستان متشکل از بانکداران، دارندگان صنایع و حامیان آنها در مجالس عوام و اعیان بودند. یک سوی این اختلافات منجر به انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ شد که مواضع رسمی دولت بریتانیا را بازتاب می داد و سوی دیگر به کودتای رضاخان انجامید که بازتاب مواضع صاحبان سرمایه در بریتانیا بود. نقطه عطف این کودتا تشکیل کمیته مجازات بود، که بدون تردید چهره پشت پرده آن اردشیر ریپورتر بود.

سند بسیار مهمی در دست است که جای هیچ گونه تردیدی را در این زمینه باقی نمی گذارد. این سند ارزشمند به خط خود اردشیر نوشته شده و خطاب به وثوق الدوله است. در زمان نخست وزیری وثوق الدوله اعضا و سران کمیته مجازات دستگیر و محاکمه شدند. اهمیت موضوع در این است که وثوق الدوله بیش از همه نخست وزیران عهد مشروطه، مورد کینه سران کمیته قرار داشت. هر چه رابطه پارسیان و شخص اردشیر با علاءالسلطنه حسنه بود، این

مناسبات با وثوق الدوله در اوج تیرگی قرار داشت. نام وی هم در زمره کسانی بود که باید به ضرب گلوله‌های اعضای کمیته به قتل می‌رسیدند. نامه اردشیر بسیار شدیدالحن بود و نه تنها مداخله یک تبعه خارجی در امور داخلی کشور به حساب می‌آمد، بلکه از جهتی دیگر هم حائز اهمیت بود و آن اینکه چگونه در آن شرایط یک شهروند عادی - اگر حتی اردشیر را شهروند ایران بدانیم - به خود اجازه و جرأت می‌داد که از افرادی که به هر حال متهم به جنایت بودند حمایت اکید و شدید به عمل آورد؟ متن نامه که به خودی خود گویاست، عیناً نقل می‌شود:

«به مقام منیع ریاست وزرا دامت شوکته ،

توقیراً به عرض می‌رساند: این بنده اگر چه تبعه خارجه هستم ولی از حیث ایران دوستی کمتر از فرزندان صحیح این کشور باستانی تاریخی نبوده، به مقام نوع پرستی و عدالت دوستی بدین چند کلمه مبادرت می‌ورزد. تاریخ این چند سال گذشته [را] اگر دقتاً ملاحظه کنیم، مجمع تاریخ اشخاص معین بوده؛ می‌توان واضح گفت که هرگاه مسلک این اشخاص کاملاً مبتنی بر نوع پرستی و وطن دوستی می‌بود، مقام امروزی ایران و ایرانیان هرگز بدین پایه توأم به آنچه حقیقتاً مشاهده می‌شود نمی‌بود. و حسن نظم و عدالت به مقام وطن دوستی هرگاه دخیل مباشرت امور مملکتی می‌بود وضع غیر از این می‌بود. لذا می‌توان به مقام تبریک و تهنیت نسبت به ایران اظهار امیدواری به این کرد که امروز حسن مسئولیت نسبت به سوء مباشرت امور بر جمعی وارد آمده، لوازم عدالت، مقتضای وقت، به طرز صحیح به عمل می‌آید. عدم مسئولیت و جسارت و جرأت نسبت به وظایف صحیح در اکثر مواقع به قدری بود که فی الواقع حسن شرم و حیا و دیانت و درستی از میان رفته، صفات بر عکس غلبه پیدا کرده، امور مملکت فی الواقع ضایع و مغشوش بود و چون امروز در این اوان مرتکبین سوء مباشرت چه عمدی و چه غفلی مورد مسئولیت می‌گردند، لذا به کمال عدالت پرستی همین قدر به عرض می‌رسانم که کسانی در موقع گرانی و قحطی معروف آخری به مقام مباشرت رسمی مرتکب فقدان بلکه قتل هزاران هزار نفوس در پایتخت و اطراف شده و به دارایی و تمول رسیدند، اینها را مورد مسئولیت عدالت امروزی فرمایند تا امثال ایشان هر چه کمتر بشوند بهتر. چون دارایی و تمول مباشرین امر مذکور، یعنی کسانی که در موقع قحط آخری به سوء مباشرت و آدمکشی خود را معرفی کرده‌اند، آنان را بدین موقع درک مسئولیت حسابی مورد تحقیق و سیاست سازند. چون عدم سیاست تولید عدم مسئولیت نموده بود، مباشرین مزبور غالباً خود را غیرمسئول دانسته مرتکب همه نوع بی‌اعتدالیها و شنايع می‌شدند. در انجام از درگاه ایزدی همین را خواهانم که حقیقت سیاست یعنی حقیقت عدالت در ایران نمایان شده تنظیم امور به سهولت ممکن آید. زاید بر این عرضی نیست. اردشیر ایدلجی.»^{۳۸}

واضح است که اشارات اردشیر جی به قحطی آخری و لزوم اجرای عدالت در مورد عاملین آن، حوادثی مثل قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله تهران بود که پیش از این کمیته او را، ترور کرده بود. از دیگر کسانی که به قتل رسیدند باید از عبدالحمید خان متین السلطنه مدیر روزنامه عصر جدید نام برد که قبلاً در روزنامه مظفری بوشهر مقاله‌ای علیه اردشیر چاپ کرده بود و نیز در هنگام اجرای قتلها به کمیته مجازات شدیداً حمله می‌برد و ضمن محکوم کردن آنها، عوامل درگیر در ماجرا را منتسب به بیگانه می‌کرد. عملیات کمیته مجازات سرفصل تحولات عدیده‌ای بود که به ناآرامی فراگیر و مستمر در کشور منجر شد و بالاخره سیر حوادث را به سمت و سوی هدایت کرد که کمتر کسی در ضرورت ایجاد یک حکومت متمرکز و فراگیر متکی به نیروی نظامی تردیدی به خود راه می‌داد و نهایتاً به کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ و فروپاشی قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی انجامید. اردشیر کسی بود که بر اساس گوشه‌ای از وصیت نامه اش، رضاخان را کشف^{۳۹} و برای انجام کودتا به مقامات بریتانیا معرفی کرد. نیز او از مشاوران همیشگی رضاخان بود که تا واپسین روزهای عمر با او همکاری می‌کرد و از طریق شبکه فعال خود نه تنها مبنای ایدئولوژی حکومتی رضاخان را که مبتنی بر احیای میراث پیش از اسلام بود، فراهم ساخت بلکه از طریق همین افراد، بنیاد حکومتی را نهاد که تا واپسین روزهای عمر خود، محیطی امن را برای اهداف سرمایه‌داری جهانی و گسترش مناسبات سلطه بر منطقه‌ای بسیار حساس از دنیای امروز ایجاد کرد. میراثی را که اردشیر بنیاد نهاده بود، فرزندش با کمال قدرت حفظ کرد. در حقیقت شاپورجی حلقه واسط بین دوره اول پهلوی با دوره دوم آن یعنی دوره محمدرضا پهلوی است. به این ترتیب آغاز تلاشهای گسترده برای ادغام ایران در نظام جهانی سرمایه که در دوره قاجار شکل گرفته بود، به تأسیس سلسله پهلوی منجر شد. امری که بنا بر شواهد و مدارک مسلم تاریخی، سهم عمده آن با اردشیر ریپورتر بود.

شاپورجی ریپورتر در سال ۱۹۲۰م/ ۱۲۹۹ش یعنی همان سال کودتای رضاخان، در تهران به دنیا آمد و تا دوازده سالگی تحت سرپرستی و تربیت پدر، بالید. پس از آنکه اردشیر در سال ۱۳۱۱ از دنیا رفت، حضانت فرزندش به کسانی سپرده شد که حس کنجکاوی شاپور را برانگیخته بودند:

«در زندگی ما همواره وجود سایه‌هایی حس می‌شد که صاحبان آنها به چشم نمی‌آمدند. آدمهایی که تأثیر زیادی روی زندگی ما داشتند و به اصطلاح ایرانیها سایه‌شان روی سرمان بود، اما هرگز آنان را نمی‌دیدیم. نمونه آن استخدام و فرستادن دایی ام به تهران بود. در آن هنگام از مرگ پدرم بیش از یک سال می‌گذشت. ولی دستی ناپیدا دایی را با پیشنهاد شغل و درآمد خوب به استخدام درآورده بود و او را برای همراهی با من و مادرم که تازه به تهران آمده بودیم، به ایران فرستاده بود. می‌خواستیم از کار این سایه‌ها

مطالعات تاریخی

سردر بیاورم. می دانستم زندگی ما در حاشیه جریان وسیعی از رخدادهای سیاسی و مرتبط به هم رقم می خورد و هر چه هست، دنباله زندگی و کار پدرم است، اما نمی دانستم من واقعاً دنباله پدرم هستم و باید راه او را دنبال کنم. این را در دوره دانشگاه فهمیدم.^{۴۰}

به گفته شاپور حامیانش در این دوران فرزند یکی از بانکداران و صرافان انگلیسی، دایی و شوهر خواهرش بودند که این فرد اخیر دستور داشت دورادور از او مراقبت کند. او می گوید حامیان دیگری هم داشته که «بر اساس یک وظیفه برادرانه و فراماسونی از دور مواظب من بودند.» اما مهمترین حامی اش فردی بود که سالها بعد، در دوران اشغال ایران توسط متفقین، شاپور به ملاقاتش نائل آمد. شاپور او را جانشین پدر و حامی واقعی می نامید. شاپور که اینک دانشجوی دانشگاه تهران بود مدعی است که می خواسته با دایی و مادرش به هند بروند ولی:

«هنوز اندیشه بازگشت به هند درست ارزیابی نشده بود که روزی مردی به در خانه ما آمد و از من دعوت کرد برای دیدن یک شخصیت سیاسی به نام نواب، به دیدار او بروم. در آن هنگام تهران بسیار آشفته بود و همه مردم پس از عوض شدن شاه خود و به خاطر وجود نیروهای متفقین به فعالیت سیاسی پرداخته بودند و به عضویت احزاب در می آمدند، اما ما هیچ گونه حرکت یا رفتاری که ما را با سیاست و سیاستمداران پیوند دهد نداشتیم. به همین خاطر عذرخواهی کردم و گفتم من ایشان را نمی شناسم و شاید شما را مأمور دعوت از کس دیگری کرده اند. آن مرد رفت، ولی مدتی بعد برگشت و گفت خان دوست پدر شماست و در همین مورد با شما کار دارد.

پیرمردی که به دیدارش رفته بسیار فرتوت بود. اطلاعاتی درباره پدرم نداد، ولی اشاره کرد که وی برای من برنامه وسیعی تدارک دیده بود تا بتوانم در آینده شخص مهم و عنصر مفیدی برای کشورم باشم. نکته جالب این بود که در آن هنگام به تدریج فهمیده بودم که هم خودم و هم پدرم از جنبه هایی اصلاً ایرانی به حساب نمی آیم.

پیرمرد در حالی که چشمان خود را تنگ کرده بود و صورت مرا می کاوید گفت: «فکر می کنم خانواده شما قصد برگشتن به هند را دارد. در این مدت ما طبق وظیفه خود در برابر پدر شما، از دور مواظب بودیم که با مشکلی رو به رو نشوید، اما چنانچه به هند بروید از دسترس ما دور خواهید شد. بنابراین بهتر است در هند به سراغ دوستان پدرتان که انتظارتان را می کشند بروید.»^{۴۱}

خانم شیرین بانو، مادر شاپور در زمره پارسیان هند بود. بعدها شاپور در کالج «وست مینستر» و «کینگز» وابسته به دانشگاه کمبریج تحصیل کرد. دوران تحصیل او همزمان با شدت فعالیتهای کمونیستی در انگلستان بود و آثار آن بعدها در قالب عملیاتی بی نظیر به منظور شناسایی نفوذیهای شوروی در دستگاه اطلاعاتی بریتانیا متبلور شد. در آن زمان حلقه هایی از طرفداران شوروی در بین دانشجویان بریتانیایی دیده می شد. این گروهها بیشتر تحت تأثیر بحرانهای ناشی

از اوضاع اقتصادی غرب نسبت به نظام سرمایه داری معترض بودند و نزدیکی به اتحاد شوروی را تجویز می کردند. از بین همین افراد، عده ای جذب سرویس اطلاعاتی شوروی شدند که به پنج کمربچی مشهور گردیدند و مهمترین آنها عبارت بودند از: «گای بورگس»، «دونالد مک لین»، «سراآتونی بلونت» و «کیم فیلی». در مورد ماهیت نفر پنجم بین مسئولین سابق سرویسهای اطلاعاتی شوروی سابق و انگلستان هنوز اختلاف نظر وجود دارد.^{۴۲}

خلاصه اینکه در آن سالهای بحرانی شاپور تحصیلات خود را در رشته های علوم سیاسی، تاریخ و ادبیات فارسی ادامه داد و در سال ۱۹۳۹ فارغ التحصیل شد. او بعداً به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. در فرانسه، خاورمیانه و سرحدات هند و برمه خدمت کرد و به پاس خدمات خود نشانهایی دریافت نمود. در اکتبر ۱۹۴۳ با مسئولیتی ویژه به هند یعنی سرزمین پدری خود رفت. مأموریت شاپور در هند سرآغاز تکاپوهای او در منطقه ای بسیار مهم از دنیای آن روزگار بود که بازتابهای عدیده ای در سراسر منطقه بر جای گذاشت.

در هند شاپور بخش فارسی رادیو دهلی را اداره می کرد؛ رادیویی که در تحلیل و ارسال اخبار جنگ بسیار مهم بود. در سال ۱۹۴۵ مصادف با آخرین سال جنگ جهانی دوم به بحرین اعزام شد و سال بعد همزمان با گسترش انقلاب چین به آن سرزمین رفت. مأموریت شاپور در چین را باید سرفصل مهمی در زندگی سیاسی او به شمار آورد؛ زیرا از این مقطع زمانی بود که نوعی همگرایی در سیاستهای اطلاعاتی ایالات متحده و بریتانیا به وقوع پیوست. سیاستهایی که بعدها با پناهنده شدن جاسوسان ک. گ. ب. در سرویس امنیتی بریتانیا تا حدودی به سردی گرایید. انقلاب چین را می توان به مثابه سرآغاز تبلیغات غرب در زمینه آنچه خطر سرخ نامیده می شد ارزیابی کرد. در آن زمان در آمریکا تحت آموزه های سناتور مک کارتی جنبشی آغاز شد که هدف اصلی آن پی گیری و دستگیری فعالان جنبش چپ در آمریکا به شمار می رفت. زیر نام مبارزه با پدیده کمونیسم سوابق کثیری از مردم مورد بررسی قرار گرفت و ضمن تعقیب و آزار و اذیت، بر هر کسی که احتمال فعالیت به نفع اردوگاه شرق داشت جوی از رعب و وحشت حاکم گردید و امنیت فردی چنان رخت بر بست که کثیری از ایالات متحده گریختند و راهی سرزمینهای دیگر شدند. از همین زمان بود که ایران از نظر آمریکاییها اهمیت فراوانی یافت و نگرانی در مورد آن به عنوان کمربند امنیتی جهان سرمایه داری به جراید کشیده شد.

همان هنگام در ایران حوادثی در شرف تکوین بود که بایستی تحت نظارتی جدی قرار گیرد. این حوادث، به مقوله ای بسیار حیاتی یعنی ملی شدن صنعت نفت انجامید. اهمیت فعالیتهای شاپور در چین به اندازه ای بود که وی پس از خاتمه مأموریتش به دلیل آنچه که «خدمات مؤثر» خوانده شده است به دریافت توصیه نامه خدمات ویژه نائل گردید.

پس از بازگشت از چین در سال ۱۹۴۷ شاهد تحولی دیگر در سرزمینی دیگر یعنی هندوستان بود. او در آن هنگام عنوان مقام دوم وزارت امور خارجه این سرزمین تاریخی را داشت. از هندوستان بود که شاپور به عنوان نخستین سفیر اکرو دپته هند در ایران مأموریت یافت. همان گونه که پیداست شاپور در این زمان، ۲۷ سال بیش نداشت و واگذاری مأموریت‌های حساس به او نشان دهنده نبوغ ویژه‌اش در انجام مأموریت‌هایی از این دست بود. در جریان ملی شدن صنعت نفت، شاپور همان طور که خواهد آمد، مشاور سیاسی سفارت آمریکا بود و در همین مسئولیت در زمره کسانی بود که عملیات براندازی دولت مصدق را نیز هماهنگ می‌کرد. عملیاتی که به «تی پی آژاکس» مشهور شد و در اسنادی که متناوباً منتشر می‌شود به عمد نام شاپور به عنوان یکی از کارگردانان اصلی ماجرا کتمان می‌شود. در حقیقت او عنوان رسمی مشاور سفیر آمریکا یعنی لویی هندرسون را داشت؛ اما واقعیت این است که وی عضو مهم سفارت بود و با تیم «روی ملبورن» که با محافل مشخصی در احزاب سیاسی ایران و فرایندهای مافیایی و پنهان در ارتباط بود همکاری می‌کرد. او همچنین با «راجر گوئیران» رئیس ایستگاه سیا در تهران همکاری می‌کرد و از طرف سرویس امنیتی بریتانیا اقدامات خود را با او هماهنگ می‌نمود. به نوشته خود شاپور که خلاصه‌ای از زندگینامه خویش را برای آمریکاییها تهیه کرده است، مسئولیت عملیات در صحنه براندازی مصدق را برعهده داشته است. در همین ایام او در دانشکده افسری تدریس می‌کرد و از همین راه با برجسته‌ترین افسران ارتش از نزدیک آشنا شد و همین آشنایی زمینه‌های مساعدی برای عملیات آتی براندازی مهیا کرد. در کنار همه اینها شاپور برای نشریات مختلفی مثل یو. اس. ریپورت، (U.S. report) ورلد نیوز، (World News) و تایمز (Times) گزارشهای خبری ارسال می‌کرد. بعد از عملیات کودتا، شاپور به پاس خدماتش پست دائمی عضویت در وزارت امور خارجه آمریکا را به دست آورد. دلیل آن خدمات شایسته نامبرده در جهت اهداف مشترک ذکر گردیده که به همان دلیل شهروند ایالات متحده شناخته شد. شاپور در دوره کودتا درجه سرهنگی داشت و بعد از کودتا به درجه سرتیپی نائل آمد. او افسر رابط شاه با آمریکا و انگلستان بود و به گزارش خود آمریکاییها نقش بسیار مؤثری در تحکیم پیوند شاه با ایالات متحده داشت. طبق همین سند شاپور از افراد بسیار نزدیک به شاه بود و از طرفی مشاور برجسته آمریکاییها در خصوص مسائل ایران و شاه، و در عین حال از همکاران بسیار نزدیک سازمان سیا محسوب می‌شد.^{۴۳}

اعزام شاپور به ایران، ظاهراً به تقاضای شخص خودش انجام گرفت؛ اما در سطور آتی، واقعیت را به گونه‌ای دیگر خواهیم یافت. در ۳۱ ماه مه ۱۹۴۳ مصادف با خردادماه ۱۳۲۲ رئیس آجودانی ارتش بریتانیا در هند از شاپور خواست که عطف به درخواست ۱۹ مه همان سال

برای انجام مصاحبه در اسرع وقت به اداره کل آجودانی ارتش در محل ستاد نیروهای انگلیس در هند مراجعه کند^{۴۴} پیش از این شاپور تقاضا کرده بود که او را در یگان اطلاعاتی هند مأمور نمایند. به رئیس ستاد مشترک اطلاع داده شد که اگر قرار است آقای ریپورتر به مأموریت فوری به یگان اطلاعاتی اعزام شود و متصدی شغلی در ایران شود، ما سه ماه وقت لازم داریم تا او را از خدمت در رادیو سراسری هند رها سازیم. این مدت به منظور یافتن جانشینی برای ایشان است. خواسته شده بود که موافقت یا عدم موافقت خود را به مقامات مربوطه اطلاع دهند.^{۴۵} در چهارم اوت ۱۹۴۴ بارنز مسئول ایستگاه رادیو دهلی به کلیه افراد ذی ربط^{۴۶} اطلاع داد که شاپور سرپرست واحد ایران در رادیو هند برای انجام کارهای خصوصی خود عازم ایران است. بنا بر اهمیت این سفر در حداقل زمان ممکن خواسته شده بود، تسهیلات لازم اعم از لشکری یا کشوری در اختیار او قرار گیرد.^{۴۷}

بر خلاف مدلول اسناد غیرقابل انکاری که از شاپور به جای مانده است، در کتاب Who's Who مشاغل شاپور به شکلی دیگر نقل شده است. طبق مندرجات بخشهای مربوط به شاپور شغل وی در سالهای ۱۹۴۰-۱۹۴۳ کارمند روابط عمومی سفارت بریتانیا در تهران^{۴۸} ذکر شده است که بر اساس اسناد موجود غلط محض است. شاپور در این سالها در تهران اقامت نداشت بلکه همان طور که دیدیم در هندوستان بود و اداره بخش فارسی رادیو دهلی را عهده دار بود. غیر از این شاپور در سالهای حساس یاد شده مأموریتهای بسیاری در چین و هنگ کنگ انجام داده بود که در سرنوشت سیاسی بعدی او مهم و تعیین کننده بود. استقرار شاپور در تهران مربوط به سالهای ۱۳۲۴ یعنی ۱۹۴۵ به بعد است که مأموریتهای وی در این تاریخ نیز بسیار مهمتر از آن چیزی بوده است که توسط «کریستوفر وودهاوس موتاگ» و یا کتاب فوق، نقل شده است.

به هر حال این مأموریت که به دلیل اهمیت فوق العاده آن، در استتار محض قرار گرفته بود و حتی مأمورین بریتانیایی هم از آن بی خبر بودند، یک مأموریت عادی نبود؛ زیرا اگر چنین بود به استتار نیازی نداشت. در حقیقت این مأموریت به تقاضای سرویس اطلاعات خارجی بریتانیا انجام می گرفت و شاپور به این دلیل انتخاب شده بود که بهتر از هر کس دیگر بر اوضاع و احوال ایران اشراف داشت و می توانست منشأ اثر باشد، افزون بر آن، سوابق پدرش را نیز نمی توان در این انتخاب نادیده گرفت. درخواست تسهیلات اعم از لشکری و کشوری خود حکایت از اهمیت سفر او داشت شاید شاپور تنها فرد سرویس امنیتی بریتانیا بود که پیوندهای گسترده ای با رجال ایران داشت. با تعدادی از دوستان ایرانی و غیر ایرانی او در همین فصل آشنا خواهیم شد و شبکه ارتباطی او را که در تقدیر تحولات معاصر ایران نقشی تعیین کننده داشتند، معرفی

مختصانه مطالعات تاریخی

خواهیم کرد. همین قدر خاطر نشان می‌کنیم که دوره مأموریت شاپور با یکی از پیچیده‌ترین ادوار تاریخ ایران مصادف بود. دوره‌ای که حزب توده با فعالیتهای کمونیستی و با حمایت‌های آشکار از حضور نیروهای شوروی در کشور و همچنین با تظاهرات به نفع ارتش اشغالگر و انجام راه‌پیمایی برای واگذاری امتیاز نفت شمال به قدرتی که به هر حال هنوز نیروهایش را از کشور خارج نکرده بود و تهدیدی علیه امنیت ملی کشور به حساب می‌آمد، نام خود را برای همیشه در زمره احزاب وابسته به بیگانه و به عنوان ستون پنجم ارتش سرخ در ایران ثبت کرد. از طرف دیگر در این زمان یکی از پیچیده‌ترین شبکه‌های اطلاعاتی غرب در ایران سامان یافت. «رابین زینر» ایرانشناس برجسته و استاد صاحب نام بعدی کرسی ایرانشناسی دانشگاه آکسفورد در رأس شبکه‌ای از عوامل اطلاعاتی انگلیس در شرایطی به غایت رنج‌آور که خطر مرگ هر لحظه تهدیدش می‌کرد، در منطقه تحت نفوذ شوروی سرگرم جمع‌آوری اطلاعات نظامی بود. در عین حال عوامل گوناگون قدرتهای درگیر در تحولات ایران، هر کدام مشغول اقدامات خاص خود بودند که پرداختن به آنها از حوصله بحث حاضر خارج است.

مافیای سفارت آمریکا

۱۶۴

پس از وقوع انقلاب چین و نیز بعد از پیروزی نهضت آزادیبخش مردم هند وظایف شاپور در ایران اهمیت مضاعفی پیدا کرد. در ۱۸ فوریه ۱۹۴۹ یعنی درست مصادف با این دو حادثه بزرگ تاریخی به توصیه «راجاگوپالاچاری» و موافقت شاه ایران شاپور به عنوان دبیر کل سفارت هند در تهران منصوب شد تا وظایفی را انجام دهد که مقتضی این شغل بزرگ است.^{۴۹} شاپور از بدو ورود به ایران یکی از عمده‌ترین شخصیت‌های مؤثر در عرصه تحولات ایران شد. در آغاز دوره زمامداری مصدق به دعوت دانشگاه جنگ که ریاست آن بر عهده سرلشگر کریم هدایت بود از وی دعوت شد تا در دوره پنجم آموزش ستاد شرکت کند. ضمن تشکر از حضور او در آموزش دوره چهارم خواسته شد: «در صورت تمایل آمادگی و ساعات فراغت خود را در بعد از ظهرها برای برنامه تحصیلی آینده مشخص کند تا از اول مهرماه مشغول تدریس شود.»^{۵۰} همزمان طبق قراردادی که با بخش سیاسی سفارت آمریکا منعقد شد، شاپور به عنوان یکی از همکاران ملبورن دبیر سیاسی سفارت ایالات متحده مشغول کار شد. در آن ایام دکتر مصدق سمت نخست‌وزیری را بر عهده داشت. در سفارت آمریکا در مورد نوع برخورد با مسائل ایران نوعی اختلاف نظر دیده می‌شد. از یک طرف «ملبورن» که در حقیقت سمت اطلاعاتی داشت معتقد بود که حکومت مصدق زمینه‌های لازم برای نفوذ کمونیسم را فراهم می‌آورد و از طرف دیگر «لویی هندرسون» بر این باور بود که مصدق نه تنها عامل رواج کمونیسم نیست بلکه او در

شرایط آن روز تنها فردی است که می‌تواند مانع رفتن ایران به پشت دروازه‌های آهنین شود. برخلاف هندرسون که به نوعی مماشات با مصدق باور داشت، ملبورن همگام با برخی گروه‌های سیاسی و مافیایی داخلی به چیزی کمتر از سقوط او رضایت نمی‌داد. هندرسون رواج معیارهای لیبرالیسم غربی را در ایران بزرگترین مانع در سر راه کمونیسم می‌دید، حال آنکه ملبورن در این اندیشه بود که اگر لیبرالیسم برای جوامع غربی نقش پادزهر در برابر شوروی دارد در ایران وضع به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد؛ زیرا در شرایطی از نوع ایران تنها چیزی که بیشترین جاذبه را دارد گرایش‌های طرفداری از شوروی است و در این شرایط تجویز آزادی از نوع غربی آن برای ایران چیزی جز سم مهلک برای غرب نخواهد بود. اختلاف دیدگاه این دو تن تا واپسین روزهای دولت مصدق ادامه داشت و در نهایت به نفع ملبورن خاتمه یافت.

ملبورن با گوئیران رئیس ایستگاه سازمان سیا در تهران عملیات خود را هماهنگ می‌کرد. گوئیران که طبق منابع موجود اهل مماشات بود، بعداً جای خود را به فردی داد که نقش اساسی در عملیات براندازی مصدق ایفا کرد.

شاپور ریپورتر همکار بسیار صمیمی تیم ملبورن بود و در واقع مشاور ارشد او به شمار می‌رفت.

از این طریق او با گوئیران هم مرتبط می‌شد و در چارچوب مأموریت اطلاعاتی خود کارهایش را با سیا هماهنگ می‌نمود. در این تاریخ سیا برای مقابله با مسئله کمونیسم بنا بر گزارش‌های «مارک گازیوروسکی» از سالها پیش سالی یک میلیون دلار هزینه می‌کرد. این هزینه‌ها برای انتشار کتابها و مقالاتی در مورد شوروی هزینه می‌شد و در کنار آن کاریکاتورهای در این زمینه منتشر می‌گردید که هدف کلیه آنها ترسانیدن مردم از خطر سرخ بود. این طرح آن قدر اهمیت داشت که حتی بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد نیز ادامه پیدا کرد و با سرکوب تمام عیار حزب توده به کمال خود رسید. قرارداد شاپور با ملبورن در واقع انجام وظایفی در این راستا بود. طبق این قرارداد که در تاریخ ۱۹۵۳/۴/۲۱ بین او و بخش سیاسی سفارت آمریکا منعقد شد، شاپور موظف بود جراید ایران را هر روز مرور کند و نیز گزارش‌های تحقیقاتی را که از طرف منابع گوناگون به او می‌رسید ضمن تجزیه و تحلیل به اطلاع آمریکاییها برساند. شاپور می‌بایست نمونه‌هایی از جراید را انتخاب و به انگلیسی ترجمه می‌نمود. سرانجام پس از تایپ به دبیر سیاسی سفارت تحویل می‌داد. برای انجام این وظایف سه تا چهار ماشین نویس او را همراهی می‌کردند. طبق تعهداتی که شاپور داده بود، باید گزارش‌هایی را که از طریق افسران ارتش ایران به او می‌رسید ترجمه می‌کرد و در اختیار مقامات سازمان سیا در ایران قرار می‌داد. این افسران خود - از طریق شاپور - مستقیماً با بخش سیاسی سفارت آمریکا نیز مرتبط

بودند.^{۵۱} زیرا این شاپور بود که با این گروه از راه تدریس در دانشگاه جنگ آشنایی داشت و این شاپور بود که با عالی‌ترین مقامات ارتش پیوند داشت؛ چرا که این دسته‌ها یا دوستان پدر او بودند و یا به خاطر اشرافی که بر تاریخ، فرهنگ و زبان فارسی داشت، توانسته بود آنان را — خود یا شبکه‌اش — شکار کنند.

شاپور باید گزارش‌های روزمره را مورد بازبینی قرار می‌داد و سپس به ماشین نویس تحویل می‌داد. بخشی از گزارش‌ها از فرانسه به انگلیسی ترجمه می‌گردید و برای بخش اقتصادی سفارت هم گزارش‌هایی تهیه می‌شد. اینکه برخی از گزارش‌ها از فرانسه ترجمه می‌شد — افزون بر اهمیت بسیار آن — نشان دهنده این نکته است که برخی از مرتب‌ترین شاپور با زبان انگلیسی آشنایی نداشته‌اند و زبان آنها فرانسه بوده است. احتمالاً همین افراد با بخش فرهنگی سفارت فرانسه کار می‌کردند. او در عین حال افسران اطلاعاتی آمریکا را که در بخش سیاسی کار می‌کردند، به منظور ملاقات با ایرانیان همراهی می‌کرد و در مصاحبه‌های آنان شرکت می‌جست و پس از هر ملاقات، گزارش کاملی از مآل را به مسئولان ذیربط تحویل می‌داد.^{۵۲} از طرفی او موظف بود که روابط خود را با توده‌های مردم حفظ کند، به ویژه کسانی که می‌توانستند اطلاعات مورد نیاز برای تحلیل اوضاع فراهم آورند.^{۵۳}

۱۶۶

مسئولیت کارهای روزمره بخش سیاسی با «روی ملبورن» بود که سمت دبیر اول سفارت را داشت و جان هاویسون دبیر دوم سفارت عهده‌دار مسئولیت کلی اقداماتی بود که توسط شاپور انجام می‌گرفت.^{۵۴} کار اصلی شاپور فراهم آوردن اطلاعاتی در مورد وقایع و تحولات عمومی بود که در سراسر کشور به وقوع می‌پیوست و نیز می‌بایست کلیه حوادث روزمره تحت نظارت وی قرار می‌گرفت.^{۵۵} مهمترین بخش روابط شاپور با روزنامه‌نگاران، سیاستمداران و مقامات نظامی رده‌های بالا بود که می‌توانستند اطلاعاتی در مورد جریان‌ها روز در اختیار او قرار دهند. هرگاه زمینه مهیا می‌شد، شاپور ملاقاتهایی بین آنها و افسران اطلاعاتی سفارت برقرار می‌کرد.^{۵۶} او خود خاطر نشان می‌نمود که ارتباطات گسترده‌ای با مقامات عالی رتبه دارد. این ارتباطات شامل رهبران احزاب سیاسی، بخش‌های مختلف حکومت، سناتورها و نمایندگان مجلس بود. شاپور هشدار می‌داد که نباید این اشخاص ردپایی از این موضوع به دست آورند که شاپور از آنها در مورد چیزهایی نظر می‌خواهد که مربوط به کارهایی است که با قابلیت‌ها و کارهای حرفه‌ای او مرتبط است.^{۵۷}

برای هر خواننده معمولی هم واضح است که این مأموریت نمی‌تواند چیزی جز کارهای اطلاعاتی باشد، امری که رعایت نهایت استتار در آن صورت می‌گرفت. این سند بسیار مهم نشان دهنده حداقل عضویت شاپور در شبکه «بدامن» است. شبکه‌ای که برای نخستین بار با

اتکا به اسناد سازمان سیا توسط «گازیوروسکی» معرفی شد و سالها بعد از کودتا مشخص گردید بودجه ای کلان معادل سالانه یک میلیون دلار برای آن هزینه می شده است. نقش این شبکه در عملیات براندازی مصدق به حدی بود که چند ماه بعد از انجام موفقیت آمیز کودتا در پنجم فوریه سال ۱۹۵۴ مصادف با ۱۵ بهمن ۱۳۳۲ ملبورن ضمن ارسال نامه ای برای شاپور، از مهارت وی در ترجمه متون دشوار فارسی قدردانی کرد و خاطر نشان نمود که در او قریحه ای منحصر به فرد^{۵۸} وجود دارد که در ایران در هیچ کس دیگری نمی تواند پیدا کند.

ملبورن قضاوت های شاپور را ستود و از او به عنوان کارشناس ارزشمند بخش سیاسی سفارت آمریکا قدردانی کرد.^{۵۹} به پاس این خدمات در ۱۹ اکتبر همان سال «گوردون. د. کینگ» وابسته نظامی سفارت به او اطلاع داد که به عضویت دائمی وزارت امور خارجه آمریکا درآمده است. گوردون ضمن اینکه از کار کردن با شاپور ابراز خوشوقتی کرد، ترقی او را نیز تبریک گفت.^{۶۰} در حقیقت شاپور طبق کارت شناسایی اش از سال ۱۹۵۲ به استخدام وزارت امور خارجه آمریکا درآمده بود. شماره کارت او ۱۳۸ و شغل وی دستیار ویژه^{۶۱} بخش سیاسی سفارت عنوان شده بود. استخدام کننده او افسر سیاسی سفارت آمریکا بود و در آن زمان او ۳۱ سال سن داشت.^{۶۲}

و اما «رابین زینر» برای اهل تاریخ فردی شناخته شده است. وی ایران شناسی برجسته و در حوزه فرهنگ و ادبیات ایران پیش از اسلام در زمره معدود محققان توانا بود. زینر از همان آغاز جنگ دوم جهانی به عنوان مأمور امنیتی ایئتلیجنس سرویس وارد ایران شد. در این راه افرادی مثل میس لمبتون نیز در کنار وی دیده می شدند. زنی با اراده ای عجیب و طاقت فرسا که با سخت کوشی فراوان در زمینه تاریخ ایران به ویژه در دوره های سلجوقیان توانایی شگرفی از خود نشان داد. لمبتون نیز یک مأمور اطلاعاتی بود که در پوشش فرهنگی کار خود را انجام می داد و به «سرریدر بولارد» در تنظیم گزارشهای کمک های فراوان می کرد. اگر مأموریت لمبتون شناسایی مأموران آلمان نازی در ایران بود، مأموریت زینر خطرناکتر بود. وی باید در محدوده نفوذ شوروی در ایران گزارشهایی تهیه و برای سرویس خود ارسال می نمود. زینر مردی محقق بود به همین دلیل شغلی که داشت با روحیاتش سازگار نبود و از همین روی آسیبهای جدی دید به طوری که وقتی مأموریتش در ایران خاتمه یافت و به آکسفورد برای تدریس تاریخ ایران پیش از اسلام بازگشت، از نظر روحیه به شدت در هم شکسته بود.

تحمل دنیای پر از دسیسه و توطئه جاسوسی برای مردی مثل زینر بسیار دشوار بود. زینر به اقتضای مطالعات خود در تاریخ ایران پیش از اسلام با کسان بسیاری که با این حوزه مرتبط بودند رفاقت داشت. یکی از اینان البته شاپور ریپورتر بود که — غیر از تبار زرتشتی که می توانست مورد

علاقه زینر باشد - با او در کارهای اطلاعاتی نیز همکاری بود.

« کریستوفر مونتگ وودهاوس » که هماهنگ کننده عملیات کودتا از سوی M.I.6 علیه مصدق بود، مدعی است که زینر، شاپور ریپورتر را که در آن زمان فردی مهم نبود و بعدها به دلیل خدماتش به انگلستان لقب « سر » گرفت به وی معرفی کرده است که در این عملیات به کمک او بشتابد.^{۶۳} این روایت نمی تواند صحیح باشد، زیرا اولاً، قبل از عملیات کودتا شاپور - به صراحتی که در اسناد او وجود دارد - دارای مأموریت‌های مهمی در ایران بود و در همین زمان نیز شغل‌های مهمی در سفارت آمریکا داشت و این تازه غیر از کارهایی بود که از سوی سرویس اطلاعاتی بریتانیا به وی محول شده بود. ثانیاً، قدرت مانور و شبکه دوستان شاپور به طور قطع از مونتگ بیشتر بوده است. به طوری که طیف وسیعی از سیاستمداران و نظامیان و روزنامه نگاران حتی قبل از کودتا در قالب شبکه « بدامن » به او یاریهای فراوانی رسانیدند که این شبکه می توانست به مونتگ در عملیات خود کمک زایدالوصفی بنماید. دیگر اینکه شاپور نه تنها فردی بی اهمیت نبود که فقط توانایی همکاری با مونتگ را داشته باشد، بلکه واقع امر این است که شاپور در این عملیات نقش اساسی را عهده دار بوده است. شاید دو دلیل بتوان برای این اظهار نظر مونتگ در نظر گرفت: نخست اینکه سالی که کتاب او منتشر شد، حسین فردوست هنوز آزادانه در تهران می زیست و در مورد او شایعات بسیاری در داخل و خارج کشور شنیده می شد و می دانیم فردوست مهم ترین مأمور عالیرتبه اطلاعاتی ایران و چشم و گوش شاه بود که در عین حال اطلاعات درجه اولی از شاپور در اختیار داشت. شاید انگیزه مونتگ این بود که سرخ اصلی و کلید تحلیل تحولات تاریخ این مقطع ایران را با دادن اطلاعات غلط و انحرافی گم نماید و اطلاعات احتمالی لو رفته از سوی فردوست را بپوشاند. دلیل دیگر این است که اسناد شاپور در ایران به هر دلیلی جا مانده بود. این اسناد می توانست در تحلیل تحولات این زمان نقش مهمی داشته باشد. در این اسناد همان طور که دیدیم شخصیت عجیبی از شاپور ترسیم شده است. شاید مونتگ خواسته است که اهمیت این اسناد را با قضاوتی زود هنگام حتی قبل از انتشار اسناد شاپور تحت الشعاع قرار دهد و در تحلیلهای آتی برای محققین داخلی و خارجی اطلاعاتی انحرافی را ارائه نماید. به هر حال صورت مسئله هر چه هست، مهم این است که شاپور در عملیات براندازی مصدق در زمره افرادی بوده است که نقش درجه اول را داشته است.

در تمام این مدت شاپور با رئیس وقت سرویس امنیت خارجی بریتانیا M.I.6 که « سردیک گلداسمیدوایت » بود، ارتباط مستمر داشت و طبق گفته « پیتر رایت » با هماهنگی او و نیز « لرد ویکتور روچیلد » عملیات براندازی علیه مصدق را هدایت می کرد.^{۶۴} در اسناد شاپور در

نامه‌ای خطاب به همسرش آسیه مانوکیان،^{۶۵} از «دیک وایت» با عنوان صمیمانه «دیکی» یاد کرده است.^{۶۶}

گفتیم که شاپور ارتباطات وسیعی با بسیاری از رجال دوره پهلوی داشت. طیف روابط او را هنرمندان، سیاستمداران، ارباب جراید، مقامات اطلاعاتی داخلی و خارجی، امرای ارتش و بسیاری رجال دیگر تشکیل می‌دادند. از نظامیان باید از حسن طوفانیان و غلامعلی اویسی نام برد که بعداً به آنها اشاره‌هایی خواهد شد؛ اما برجسته‌ترین مقامات امنیتی مرتبط با شاپور، تیمی بود با عضویت «سردیک وایت» و «لرد ویکتور روچیلد» که در M.I.6 مسائل مربوط به ایران را تعقیب می‌کرد. از دیگر رفقای ایرانی او باید به علی پاشا صالح اشاره کرد و در سال ۱۳۴۴ شاپور را برای تدریس در مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی به دکتر علی محمد بنکدار مدیر مسئول مدرسه معرفی کرد.^{۶۷} از طرفی شاپور با «دزموند هارنی» از وابستگان اطلاعاتی سفارت بریتانیا در ایران که تا مقطع پیروزی انقلاب در تهران اقامت داشت و بعداً شرح خاطرات خود را با عنوان روحانی و شاه^{۶۸} در لندن منتشر کرد، ارتباطات صمیمانه‌ای داشت. هارنی در اگوست سال ۲۰۰۱ در لندن درگذشت.

۱۶۹

شبکه ارتباطی شاپور با رجال دوره پهلوی بسیار گسترده بود و این امر از طبیعت کار او نشأت می‌گرفت. یکی از سرشناس‌ترین این چهره‌ها اردشیر زاهدی بود. در حقیقت رفاقت شاپور با اردشیر زاهدی از دوستی پایدار او با زاهدی پدر ریشه می‌گرفت که با یکدیگر در عملیات کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ همکاری نزدیکی داشتند. البته به هیچ وجه نقش این دو با یکدیگر همسنگ نبود. به عبارتی شاپور در آن عملیات نقش و موقعیتی تعیین‌کننده به عنوان یکی از رهبران عملیات داشت و فضل‌الله زاهدی در حقیقت یکی از عوامل اجرایی او به شمار می‌آمد. اردشیر زاهدی که مرد بسیار هتاک و بی‌ادبی بود در باره شاپور هم کلیه آداب و رسوم متعارف در روابط دیپلماتیک را از یاد می‌برد. طبق اسناد موجود، او با هر کسی به استثنای ظاهراً شاه به همین روال رفتار می‌کرد و این دلیلی جز آن نداشت که زاهدی خود را به قدرتهایی متصل می‌دید که احدی را یارای تکان دادن او نبود. به عبارتی اعتماد به نفس او ریشه در استحکام موقعیت سیاسی اش داشت.

زاهدی در نامه‌ای که سالها بعد از کودتا و در اوج قدرت شاه به شاپور نوشت، گوشه‌هایی از خاطرات دوران گذشته را مورد یادآوری قرار داد. در این نامه از محبت‌های شاپور در زمانی که فضل‌الله زاهدی در ژنو در بستر بیماری قرار داشت یاد شده است. در آن ایام شاپور به عیادت وی رفته بود و نیز خاطراتی دیگر: «هیچ وقت روزهایی که پدرم مریض بود و تو با من به ژنو آمدی و مخصوصاً صدای توپ (؟)^{۶۹} در اتاق را شنیدی و همین طور در لندن که می‌آمدی راه می‌رفتم و صحبت

مجموعه مطالعات تاریخی

می کردیم و چه موقعی که جریان بحرین و غیره در کار بود که تو با تمام صمیمیت صحبت‌هایی کردی که همان وقت به شرف عرض شاهنشاه آریامهر در بابلسر رساندم... فراموش نمی‌کنم» در آخر نامه آورده بود که در ضمن :

« هر کسی شد ز حال ما پسران نوک شستی به مقعدش برسان »^{۷۰}

این نامه نشان می‌دهد که شاپور در کلیه مسائل مهم کشور طرف مشورت شاه و اطرافیان قرار می‌گرفته و روابطش با شاه بسیار صمیمانه بوده است. این روابط دوستانه تا پایان حکومت پهلوی ادامه داشت و به احتمال قریب به یقین تا بعدها هم ادامه پیدا کرد.

مهمترین و صمیمی‌ترین یار شاپور، اسدالله علم بود که پستها و مشاغل کلیدی اساسی و از آن جمله وزارت دربار شاه را عهده‌دار بود. بنا به قول دکتر مظفر بقایی روابط صمیمانه شاه و علم به اندازه‌ای بود که هر سخن و تصمیمی از طرف شاه در بین رجال و توده‌های مردم نقطه نظر هر دو شخصیت مزبور شناخته می‌شد. بقایی در نامه‌ای شدیدالحن که بعد از پانزده خرداد به علم نوشت توضیح داد که علت مخالفت وی با دولت علم فقط این است که مردم نظریات او را بازتاب دیدگاه‌های شاه می‌دانند و نظر به اینکه با دولت علم مخالفت‌هایی در جریان است این مخالفتها به منزله مقابله با رژیم به شمار می‌آید که امر بسیار خطرناکی برای آینده رژیم سلطنتی به شمار می‌رود. روابط بسیار صمیمانه علم با شاپور نیز از این قاعده مستثنی نبود و این مناسبت حسنه در حقیقت بازتاب روابط بسیار نزدیک شخص شاه با شاپور به شمار می‌رفت. مضافاً اینکه شاه از مناسبات این دو تن با یکدیگر به خوبی آگاهی داشت.

درست چهار روز پس از کودتای ۲۸ مرداد، کودتایی که شاپور در آن نقش اصلی را عهده‌دار بود، مقاله‌ای برای روزنامه تایمز تهیه کرد. این مقاله بازتاب بسیار گسترده‌ای در روزنامه‌های بریتانیا و سایر جراید معتبر دنیا و نیز در روزنامه‌های کشورهای مشترک المنافع پیدا کرد. در آن مقاله عنوان شده بود، حکومت سلطنتی با خون و پوست مردم ایران عجین است و این مقوله بعد از ۲۸ مرداد بیش از پیش جا افتاده است. در حالی که بعد از کودتا موج دستگیریه‌ها و محاکمات در جریان بود، او خاطر نشان نمود، نظام پادشاهی در بین ایرانیان کاملاً جای گیر شده است.^{۷۱}

علم در نامه‌ای به شاپور ضمن قدردانی از وی نهایت تشکر خویش را از رپرتاژی که برای مطبوعات غرب فرستاده بود بیان کرد و توضیح داد که متن این گزارش از نظر شاه گذشته است و «مورد توجه ذات مقدس شاهانه» قرار گرفته است و ابراز امیدواری شده بود که به زودی بین این دو تن ملاقاتی صورت گیرد: «امیدوارم به زودی شما را زیارت کنم.»^{۷۲}

شاپور رپورتر در زمره افرادی بود که — هم به دلایل سیاسی و هم به دلایل شخصی — در تشویق شاه برای اعمال دیکتاتوری و استقرار یک حکومت خشن نظامی، نقش بی‌بدیلی

داشت. از نظر سیاسی نه تنها شاپور بلکه بسیاری از شخصیت‌های حاضر در صحنه ایران، بهترین الگو برای اداره ایران را حکومتی دیکتاتوری می‌دانستند. حکومتی که در حقیقت، شاه در آن نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد و بر کلیه امور لشکری و کشوری به گونه‌ای تام و تمام نظارت کند. از دید اینان بهترین روش حکومت برای ایران همین بود. این امر به دلیل شرایط جغرافیایی ایران دانسته می‌شد و اینکه هر حرکت انقلابی می‌توانست کشور را در بستر منافع اتحاد شوروی هدایت کند. از نظر غرب و نیز در تحلیل بسیاری از رجال، کشور ایران همیشه در معرض انقلاب قرار داشت و این انقلاب می‌توانست با هر ماهیتی در تحلیل نهایی به نفع اردوگاه شرق خاتمه یابد. بنابراین بهترین راه این بود که به هر طریق ممکن جلو ایجاد وضعیت انقلابی گرفته شود و از دید آنان تنها نیرویی که می‌توانست مانع این امر شود، شخص شاه بود.

شاپور شخصیتی بود که همیشه تلاش می‌کرد به افکار عمومی غرب و نیز دولتهای سرمایه‌داری بقبولاند که برای ایران راهی جز تحکیم قدرت مطلقه شاه وجود ندارد و در چنین صورتی است که منافع دنیای پیشرفته سرمایه‌داری در ایران حفظ خواهد شد. در نهم ژوئن سال ۱۹۵۴ او نامه‌ای را به شخصی که از هویت او آگاهی نداریم ارسال کرد. در این نامه، خاطر نشان نمود که شاه هماهنگ‌کننده و قدرت مافوق بین دولت و مجلس است. او در گزارشهای خود برای رویتر، بی بی سی و تایمز لندن همیشه متذکر می‌شد که شاه ایران را نباید تضعیف کرد. توضیح می‌داد که وی از قانون ملی کردن صنایع نفت ایران حمایت می‌کند و می‌خواهد به توافق نفتی شرافتمندانه و منصفانه‌ای که از نظر سیاسی دارای اهمیت فراوانی است، دست یابد. این نامه که احیاناً برای یکی از شخصیت‌های سیاسی ایالات متحده ارسال شده است خاطر نشان می‌کند که لندن نقش شاه را در تحولات ایران به عنوان یک گام مؤثر^{۷۳} ارزیابی می‌نماید. در ادامه نامه آمده است: «امیدوارم ترتیب ملاقات مختصری را بدهید تا من بتوانم بزودی گزارش کنم که انجام شد!»^{۷۴} همان طور که بالاتر آمد، این نامه احتمالاً به یکی از مقامات آمریکایی نوشته شده است. به ویژه اینکه توضیح داده شده است که مقامات بریتانیایی با روند تحولات در ایران روی موافق دارند. در آن ایام یکی از مهمترین اختلاف دیدگاههای بریتانیا با آمریکاییها در مورد مقوله‌ای به نام نفوذ کمونیسم بود که با قدرت و شدت هنوز در دستور کار قرار داشت. با وجودی که به نظر می‌رسید موفقیت در کودتا تا حدودی از نگرانیهای بدون دلیلی که فقط ارزش تبلیغاتی داشت کاسته است، روند حوادث، اختلاف نظر رهبران جهان سرمایه‌داری را در مورد ایران نشان می‌داد.

آمریکاییها اجرای مقداری اصلاحات را در ایران ضروری می‌دیدند و برای حفظ کشور در برابر شوروی پیشنهاد می‌کردند تا حدی حکومت قانون به بوته اجرا گذاشته شود و شاه به نفع

مختصره مطالعات تاریخی

مجلس و دولت از اختیارات بی حد و اندازه صرف نظر نماید. آنها معتقد بودند شرط بقای ایران در راستای حریم امنیتی غرب چیزی جز این نخواهد بود. از دید آمریکاییها بهترین شرط مقابله با تهدیدات آتی شوروی استقرار یک دولت مسئول در ایران به شمار می رفت. باید جلو قدرت لجام گسیخته هزار فامیل که ریشه در دوره قاجار داشت و با هرگونه تحولی مقابله می کرد گرفته می شد. از نظر آمریکاییها این نسل متعلق به گذشته بود و برای اداره ایران در دوره جدید سخنی برای گفتن نداشت. این نسل می توانست ایران را در حالت قهقرا و انحطاط مداوم نگه دارد. ضرورت داشت تا این قدرت که به هر حال به گذشته تعلق داشت، جای خود را به نسل جدیدی بدهد که استعداد تحول به اقتضای شرایط جدید را داشته باشد و در غیر این صورت شبح کمونیسم برای همیشه ایران را مورد تهدیدات مداوم خود قرار خواهد داد و منافع غرب برای همیشه مورد تهدید واقع خواهد شد.

بر خلاف این دیدگاه انگلیسیها به ظهور طبقه جدیدی از رجال سیاسی ایرانی رضایت نمی دادند. آنها تغییر و تحولات در ساختار اجتماعی ایران را بر نمی تابیدند. انگلیسیها بر این باور بودند بهترین چیزی که توانایی مهار کمونیسم را در ایران دارد تقویت قدرت شاه است. زیرا در ایران شرایط برای ظهور دموکراسی از نوع مورد نظر آمریکاییها وجود ندارد و هر تحولی در این جهت خطر سیطره عناصری را در بردارد که مآلاً ایران را در بستر منافع شوروی هدایت خواهد کرد. آنها از استقرار قدرت در دست شاه حمایت می کردند و آن را تنها راه حفظ تمامیت ارضی ایران و هدایت آن در مسیر منافع غرب می دیدند. آن کسانی که بیش از همه در ترویج این دیدگاه در غرب مؤثر بودند شاپور ریپورتر و دوست صمیمی اش اسدالله علم بودند. در واقع امر هم مسیر حوادث در همان جهتی بود که مورد نظر شاه و مشاوران نزدیکش قرار داشت.

شاپور از ماهیت قدرت در ایران آگاهی داشت و می دانست که با پرداخت و یا اخذ رشوه کارها در بستر مناسب هدایت می شوند. مثلاً او شخصی را به نام ابوالقاسم قاضی در ازای دریافت رشوه برای تصدی پستی به وزیر کشور تحمیل کرد. او در ازای این کار مبلغ ۵۰ هزار تومان که در آن ایام مبلغ بسیار قابل توجهی بود دریافت کرده بود. این شخص ظاهراً انسان خوشنامی در محل خود به شمار نمی آمد و در آنجا پرونده سوء داشت. علم در حمایت از دوست خود به شاه گفت که شخصاً به قاضی علاقه دارد به این دلیل که در دوره مصدق به نفع شاه عمل کرده است. قاضی از چاقو کشهایی به شمار می آمد که در کودتای بیست و هشتم مرداد در منطقه خراسان فعالیت می کرد و علم قول داده بود که برای جبران تلاشهایش او را به مجلس خواهد فرستاد. شاه گمان می برد آن فردی که وساطت این شخص را کرده شاپور ریپورتر است، اما علم از شاه خواست که معلوم سازد منظور از شاپور کیست؟ ظاهراً این شکایت توسط حسین

علاء نخست وزیر وقت به شاه تقدیم شده بود. پس علم خواست که شاه به او اجازه دهد تا معلوم کند که این شاپور چه کسی است. شاه خطاب به علم گفت: «گمان می کنم همان شاهپور خودمان است به جهت اینکه می گفتند گویا خبرنگار تایمز یا رویتر باشد.» علاء نشانی دیگری هم داده بود و آن اینکه «مخصوصاً ایشان متذکر شده اند که شاهپور با علی خیلی رفیق است و گویا وسیله تو هم پیش من و علیا حضرت ملکه (ثریا) آمده است و حتی به علیا حضرت ملکه درس می دهد.» علم به شاه توضیح داد که به هر حال از خود نخست وزیر تحقیق می کند، اما آنچه مسلم است و می تواند به شاه بگوید این است که شاپور ریپورتر چنین تقاضایی از وی نکرده است و «اصولاً قرار ما بر این بوده و هست که در این موارد با هم صحبتی نکنیم و تمام مسائل بسته به امر و نظر مبارک باشد.» توضیح اینکه شاپور معلم زبان انگلیسی ثریا بود و برای همین منظور هر روز به کاخ رفت و آمد داشت.

او در ادامه حمایت از دوست خود توضیح داد که قطعاً این گزارش از روی غرض به علاء داده شده است و ادامه داد که شاپور یک دوست به نام حسین نمازی دارد که او هم میل داشت وارد مجلس شود و حتی از شاپور کمک خواسته بود. شاپور می خواست در این زمینه با شاه گفتگو کند اما علم او را نهی کرده بود: «حالا چگونه ممکن است بدون نظر و اجازه اعلیحضرت همایونی از من چنین تقاضایی بکنند.» شاه از علم خواست که کار انتخابات در گزر باید خاتمه پیدا کند و این شخص که در نزد اهالی به چاقوکشی شهرت دارد نباید وارد مجلس گردد. علم توضیح داد که پیشتر بازرسی را برای نظارت بر امر انتخابات فرستاده است اما آقای رام که همان بازرس ویژه بود، او را به قوچان فرستاده است. او توضیح داد برای اینکه کارها معطل نشود بازرس دیگری را هم اعزام نموده است. شاه تکرار کرد این کار در هر مرحله ای که هست باید متوقف گردد؛ زیرا «این شایعه برای ما و شاپور هر دو بسیار بد است.» شاه از سر کنجکاو ی بار دیگر سؤالاتی طرح کرد و می خواست بداند که آیا شاپور واقعاً چنین تقاضایی کرده است یا خیر؟ این بار علم در مقام وزیر کشور در حمایت از دوست خود شدیداً قضیه را تکذیب کرد. او بلافاصله با رام تلفنی گفتگو نمود، معلوم شد چون خود رام هم به این جریان حسن نظری نداشته است بازرسی را که برای تعیین صحت و سقم موضوع به محل رفته بود معطل کرده است. به هر حال به دستور علم کار انتخابات در گزر متوقف شد. علم شرح اقدامات خود را برای شاپور نوشت و او را از کم و کیف ماجرا مطلع ساخت.

علم به شاپور توصیه کرد که اگر در این رابطه از وی سؤالی شد، ابراز تعجب کند، تا این اوهام بی خود و بی جهت (به قول علم) از ذهن شاه خارج شود.^{۷۵}

این نامه غیر از اینکه باطن و ماهیت عزل و نصبهای بعد از کودتا را به نمایش می گذارد، نشان

می دهد که شاپور به چه میزان در امور داخلی کشور منشأ اثر بوده است. در عین حال این نامه پرده از ماهیت و ساختار قدرت در نظامی دیکتاتوری برمی دارد و عیان می سازد که چگونه افرادی که خود را جان نثار شاه می دانستند، قدرت او را برای بهره برداری در جهت منافع فردی خود توجیه و تفسیر می کردند و چگونه برای دفاع از دوستانی که حتی تابعیت ایران را هم نداشتند به شخصی که او را سایه خدا بر زمین تلقی می کردند آشکارا دروغ می گفتند و از اعتماد وی به خویش بهره برداری می نمودند. به نظر ما حتی این مسئله که علم به مخدوم خود دروغ می گفت و به اصطلاح سر او کلاه می گذاشت به خودی خود اهمیتی ندارد. زیرا شاه به خوبی از جریانات مطلع بود. نکته در این است که حتی شاه هم به این دلیل با امر فوق مخالف نبود که آن قضیه منجر به نادیده گرفتن حقوق مردم شده است بلکه دلیل اصلی این بود که انتخاب فردی با سوء سابقه را با وساطت شاپور برای خود او مناسب نمی دانست. او هم آگاهی داشت که شاپور تبعه ایران نیست و حق دخالت در امور داخلی کشور را ندارد. لیکن حاضر بود برای حفظ آبرو و حیثیت وی به آسانی از کنار موضوع بگذرد. این امر دلیلی جز آن نداشت که شاه بازگشت خود را به تاج و تخت به اندازه ای فراوان مدیون افرادی مثل شاپور می دانست که قطعاً این بدهی را هم باید از جیب ملت و حقوق آنان می بخشید. شاپور تا واپسین روزهای حکومت شاه یکی از نزدیکترین مشاوران او بود و در کلیه مسائل مهم کشوری و لشکری طرف مشورت شاه قرار می گرفت. از طرف دیگر این نامه اهمیت دیگری هم دارد و آن اینکه نشان می دهد در اعماق حکومت در بین رجال و مقامات کشوری اختلافات اساسی وجود داشت که یک سر آن منافع قدرتها و اتباع خارجی بود. اختلافاتی که سرانجام به استقرار حکومت دیکتاتوری انجامید و کفه ترازو را به نفع قدرت سرکش شاه رقم زد.

بالاخره شاه در قبال سخنان علم و شاپور تسلیم شد. علت آن بود که این دو تن سخنان خود را با یکدیگر هماهنگ می کردند و در برابر شاه مثل هم سخن می گفتند. شاپور به اشاره علم تلگرافی شکوه آمیز به شاه مخابره کرد و شاه هم ظاهراً از کنار موضوع گذشت. با این وصف لازم بود کاری به فردی که از او رشوه گرفته بودند احاله شود؛ زیرا به هر حال او هم در کودتا سهمی داشت. علم خاطر نشان کرد که درست است که باید برای این فرد کاری انجام شود، اما به مصلحت نیست که این قضیه بیش از این کش داده شود. دلیلش این بود که باید بین شاه و شاپور اعتماد متقابل وجود داشته باشد و ابوالقاسم قاضی هر چند عزیز باشد ارزش آن را ندارد که به خاطر او شاه به شاپور بی اعتماد شود؛ پس حتی نامه ای را که شاپور در خصوص وی به شاه نوشته بود به اطلاع نرسانید:

«... مهمتر اینکه وقتی مقصود حاصل شد یعنی مطلقاً بر اعلیحضرت شاهنشاهی روشن شد که

دیگر این مطلب حقیقت ندارد، ما هم خودمان را لوس نکردیم که بر این اعتراض باقی بمانیم و مخصوصاً تلگراف شما خیلی حسن تأثیر داشت. مخصوصاً وقتی تلگراف را نشان دادم فرمودند معلوم می‌شود این دوست ما بی‌نهایت رنجیده خاطر شده بود. خیلی خوب شد که از دلش درآمد.»

علم در مورد شخص قاضی گفت که به دنبال راه حلی می‌گردد تا چیزی هم به او داده شود «ولی هر چه فکر می‌کنم اولاً مصلحت شما مطلقاً نیست که در این زمینه جز در همان گله‌گذاری از سوء تفاهم کلمه‌ای به عرض برسانید. حتی یک نامه شما را که اشاره به این موضوع داشت مخصوصاً به عرض نرساندم. چرا بی‌جهت به این کار آلوده بشوید؟» علم معتقد بود که فعلاً کار آبرومندانه‌ای به قاضی داده شود «چون به نظر بنده هر قدر هم او را دوست داشته باشیم و هر قدر بخواهیم به او کمک کنیم باز ارزش اینکه کوچکترین سوء تفاهمی در مرتبه هزارم در ذهن اعلیحضرت همایونی باقی بماند، ندارد و به خصوص به اساس کارهای آینده که پایه آن بر اعتماد صد در صد استوار خواهد بود، لطمه غیر قابل جبرانی خواهد زد که به نظر بنده هیچ مصلحت نیست.»^{۷۶}

مهمترین وجه از فعالیتهای شاپور در این دوران ارتباطهای او با سازمان جدیدالتأسیس ساواک بود که در رأس آن تیمور بختیار قرار داشت. علم در نامه‌ای به شاپور در پاسخ به درخواست وی در این زمینه که اگر ساواک کاری داشته باشد به او اطلاع داده شود نوشت که مصلحت این است که فعلاً سازمان اطلاعاتی بریتانیا در این باره مستقیماً کاری انجام ندهد. علت این امر واضح است، در این دوره «گراتیان یاتسویچ» برای ایجاد تحولی در راستای تحلیلهای آمریکاییها مشغول فعالیت بود. او با عده‌ای از کسانی که می‌توانستند در چارچوب استراتژیهای آتی ایالات متحده در ایران به منظور تحولی در ساختار اجتماعی و سیاسی کشور و برای انجام یک رشته اصلاحات در امور داخلی برای بیمه کردن ایران در برابر خطر کمونیسمنشأ اثر باشند فعال بود و توانسته بود با افرادی مثل حسنعلی منصور که بعداً در رأس کانون مترقی قرار گرفت ارتباطات گسترده‌ای پیدا کند. یاتسویچ مسئول ایستگاه سازمان سیا در ایران بود و مستأجر منصور به شمار می‌رفت و از همین راه با تعدادی از نخبگان طرفدار اصلاحات از آن نوعی که مورد نظر آمریکاییها بود ارتباط داشت. در آن ایام بین آمریکاییها و انگلیسیها در مورد آتیه ایران اختلاف نظر وجود داشت. آمریکاییها در تلاش بودند تا طیفی جدید از نخبگان ایرانی را برای انجام اصلاحات در ایران روی کار آورند و در این راستا بین آنها و گروه قدیمی سیاستمداران ایرانی که به طور سنتی به طرف سیاستهای بریتانیا گرایش داشتند اختلاف نظر وجود داشت. تحرکات مأمورین اطلاعاتی انگلیس می‌توانست اوضاع را از آن چیزی که بود بدتر نماید و حساسیت بیشتر آمریکاییها را باعث گردد.

علم در نامه ای به شاپور از فردی با عنوان «دوست مشترک» نام برد. این دوست از شاپور به دلیل خدماتی که انجام داده بود تشکر کرد و از وی تعریف نمود. این فرد از حسن رابطه شاپور که «اثرات بزرگ در تجارخانه داشته است» مدتی تعریف کرد. بدیهی است که منظور از تجارت خانه ساواک بود که در اسفند سال ۱۳۳۵ شکل گرفته بود. خدمات شاپور به ساواک مبین این نکته است که از همان ابتدای تشکیل این سازمان با آن ارتباط اطلاعاتی داشته است. می دانیم که ساواک طبق الگوی مشترک سازمانهای اطلاعاتی سیا و انتلیجنس سرویس طراحی شد. به همین دلیل نقش شاپور در آن اهمیت بسیاری دارد. دوست مشترکی که علم از او یاد می کرد شاید ارتشبد حسین فردوست بود که به عنوان چشم و گوش اطلاعاتی شاه انجام وظیفه می کرد و در ساواک نیز مسئولیتهای بسیار تعیین کننده ای داشت. علم پس از گفتگو با فردوست در مورد نامه ای که شاپور به وی نوشته بود چنین سخن به میان می آورد: «یک نکته قابل توجهی که در نامه شما بود این بود که آنچه مورد احتیاج و تقاضای تجارخانه است گفته شود، من شخصاً در این زمینه خیلی فکر کرده ام. گو اینکه هنوز با دوستم فرصت بحث نداشته ایم یعنی آن روز که کاغذ شما را خواندم تمام به تعریف از شما گذشت و بعد هم وقت تمام شد. به هر حال خیال می کنم که کار مهم این باشد که شرکای شما در کارهای تجارخانه کمتر دخالت کنند.»^{۷۷}

از این سال تا حوادث بعد از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ روابط علم و شاپور هر چه بیشتر تعمیق یافت. در حوادث ۱۵ خرداد علم نخست وزیر ایران بود. بنابراین احتمال راینی با وی در زمینه نحوه برخورد با این حادثه و حوادث مشابه بعید نیست. بعد از ۱۵ خرداد شاپور شرحی در روزنامه تایمز چاپ کرد و علم از این گزارش تقدیر و تشکر کرد: «شرح تایمز در جریانات اخیر بسیار بسیار خوب بود و ارباب هم کاملاً توجه فرمودند.» مراد از ارباب در این نامه شخص شاه است. علم خاطر نشان کرد که باید در تایمز مطالب دیگری هم چاپ شود. از نظر او مهمترین کار این بود که به افکار عمومی غرب نشان داده شود که «تر ما حقیقتاً قوی است مردم پشت سر اعلیحضرت هستند و این مرتجعین حقیقتاً خاک بر سر شده اند... و با شکست مواجه هستند که به کلی نیست و نابود شده اند. ضمناً باید بگوییم که واقعاً به تمام معنی فتح کرده ایم و دیگر واقعاً هیچ قوه معلوم شد نمی تواند با این اصلاحات مخالفت بکند. نمی دانم شما کی بر خواهید گشت؟ مثل اینکه لازم است زودتر تشریف بیاورید.»^{۷۸} در این دوره شاپور در لندن بود به همین علت علم از او تقاضا کرد که به ایران مراجعت نماید. شاه هم از اقدامات شاپور تقدیر و تشکر کرد. علم توضیح داد که «ارباب و سرور من از خدمات شما نهایت رضایت را دارند و من مأمورم که این رضایت را به شما ابلاغ کنم و هم لازم می دانم از طرف خودم تبریک عرض نمایم.» شاپور توصیه کرده بود که علم برای امری ضروری فرستاده ای به لندن اعزام کند. علم ابراز امیدواری نمود مسافری که اعزام کرده است مفید فایده

واقع شود و در خاتمه نوشت که در هفته آینده نامه مفصلی راجع به همه امور برای شاپور ارسال خواهد کرد.^{۷۹} شاپور غیر از فرد بسیار مهمی مثل اسدالله علم با بسیاری از نخبگان طرفدار اصلاحات که متمایل به سیاستهای ایالات متحده بودند نیز رفاقت داشت و بیش از همه با منصور محشور بود. منصور در عکسی که به شاپور اهدا کرد از او با عنوان «استاد و راهنمای خودم» یاد کرده است. این تعبیر از طرف منصور را نمی توان به عنوان تعارفی معمولی دانست. منصور از طرف خود دینی نسبت به شاپور احساس می کرد که در این عبارات متجلی می شد و بازتاب خارجی پیدا می کرد. بنا به روایت دکتر عباس میلانی بعد از قتل منصور یکی از افرادی که در تسکین همسر او بسیار مهم بود، شاپور ریپورتر بود و همین مطلب خود از روابط صمیمانه او و منصور حکایت می کند.

شاپور و اقتصاد جهانی

شاپور فقط با محافل بریتانیایی مرتبط نبود بلکه همان طور که دیدیم، از بدو ورود به ایران با مأموران اطلاعاتی و کادر دیپلماتیک آمریکا هم حشر و نشر داشت و همان گونه که در سطور قبل دیدیم عضو دائمی وزارت امور خارجه آمریکا بود. این نکته سرشت او ضاع و احوال ایران را در این مقاطع حساس نیز نشان می دهد و آشکار می سازد که نباید به تفکیک مطلق سیاستهای دو قدرت بزرگ سرمایه داری از یکدیگر و به تعارضات مقطعی آنها در مورد نحوه برخورد با مسائل جهانی بیش از اندازه لازم بها داد. شاپور حلقه اتصال سیاستهای بخشی از محافل حاکمه آمریکا و انگلیس در ایران بود که در واقع نمایندگان طبقه سرمایه دار جامعه خود به شمار می رفتند و به عبارتی حداقل در امور کشوری مثل ایران و موضوع نقش ایران در منطقه بین محافل در آمریکا و انگلیس تفاوت چندانی وجود نداشت.

حداکثر این مطلب شاید پذیرفتنی باشد که در سیاستهای کوتاه مدت بین دو قدرت اختلاف نظر وجود داشت اما قطعاً در زمینه سیاستهای کلان اختلافی اساسی نداشتند و این دلیلی ندارد جز آنکه سرمایه داری جهانی را نباید از یکدیگر تفکیک کرد و به بخشی از آن بهایی بیش از اندازه داد.

شاپور ریپورتر بدون تردید در ایران باید به عنوان یکی از نمایندگان سرمایه داری جهانی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد و در این زمینه تابعیت انگلیسی و یا تبار زرتشتی وی به خودی خود راهگشا نیست. برای مثال طبق سندی که در دست است، فردی به نام «چارلز.د. نیکولسون» از کارکنان مؤسسه نمازی در بندر هنگ کنگ در توصیه نامه ای خطاب به کسی دیگر که علی القاعده شاپور طرف مراجعه او بود نوشت؛ از همکاری و جدیت و نیز تسلط

مختصات مطالعات تاریخی

شاپور بر زبانهای فارسی و انگلیسی بسیار تمجید کرد. نکته در این است که شاپور ریپورتر به عنوان یک مأمور اطلاعاتی در چین از آن مؤسسه به عنوان پوشش فعالیت‌های خود استفاده می‌نمود. روابط برادران ایرانی نمازی با شرکای تجاری دیگر در هنگ کنگ که در آن زمان در زمره مستعمرات بریتانیا به حساب می‌آمد، از دوره قاجار وجود داشت. منظور ما در این سطور آن نیست تا ارتباط طبیعی و منطقی کاری را که در هر جای دیگری از عالم هم مرسوم است به عنوان امری عجیب و غریب مورد بررسی قرار دهیم؛ زیرا در این زمینه هیچ گونه اعجابی وجود ندارد. نکته مهم این است که سرمایه‌داری انحصاری در این دوره در چه اشکالی خود را در نزد ایرانیان نمایش می‌داد. شاپور که مسئولیت بخش مکاتبات و ترجمه آن مؤسسه را عهده‌دار بود و قصد بازگشت مجدد به ایران را داشت، این توصیه نامه را برای ادامه همکاری خود در ایران دریافت کرده بود.^{۸۰}

همکاری شاپور با شرکت «برادران نمازی» تصادفی نیست و این مقوله با مسائل بسیار مهمی ارتباط دارد. برادران نمازی با بسیاری از شرکتهای بزرگ آمریکایی و انگلیسی مرتبط بودند و در واقع یکی از حلقه‌های اتصال شرکتهای چند ملیتی شمرده می‌شدند. به روایت حسن رکن زاده این برادران که ابتدا در شیراز توطن داشتند به هنگ کنگ رفتند و در آنجا به تجارت مشغول شدند و کارشان به اندازه‌ای رونق یافت که توانستند چند کشتی تجاری خریداری کنند، این کشتیها بین هنگ کنگ و جزایر جنوبی ایران و بصره در حال رفت و آمد بودند. از سوی دیگر برادران نمازی با بمبئی نیز روابط تجاری و اقتصادی داشتند. نکته مهم این بود که نمازیها تریاک ایران را به چین صادر می‌کردند و در هنگ کنگ نیز در امر معادن طلا فعالیت می‌کردند.^{۸۱}

این دوران مصادف با پیروزیهای انقلابیون چین در نبرد علیه نیروهای مورد حمایت غرب در آن منطقه به رهبری «چیانگ کای چک» بود. اینک ایستگاههای جاسوسی غرب در منطقه، چین را از دست رفته تلقی می‌کردند. به همین دلیل، نگران از گسترش دامنه انقلاب به مناطق دیگر آسیا، در صدد برآمدند که به هر نحو ممکن مانع گسترش آن گردند. مأموریت مجدد شاپور در ایران مصادف با این مقوله بود که بنا به قول «گازیوروسکی» منجر به تأسیس ایستگاه سازمان سیا در ایران شد. به عبارت بهتر بعد از این جریانات ایستگاه این سازمان در ایران تقویت شد و برای مقابله با تهدیدات احتمالی از طرف شوروی با کمک نیروهای داخلی ایرانی و نیز با حمایت سایر قدرتهای غربی مثل بریتانیا سازماندهی گردید. این دوره را باید یکی از مهمترین و اساسی‌ترین دوره‌های فعالیت شاپور در ایران به حساب آورد. از این دوره تا پایان سلطنت پهلوی شاپور دارای جایگاهی ویژه در تحولات ایران بود و در کنار فعالیت روزمره خود که همانا فعالیت‌های اطلاعاتی بود از طریق ارتباط وسیع با شرکتهای فراملیتی ضمن بازاریابی برای

کالاهای آنها در تعمیق نفوذ این شرکتها در ایران نقشی بسیار اساسی را بر عهده گرفت. مثلاً از جمله شرکتهایی که شاپور با آنها ارتباط کاری داشت، باید از شرکت برادران مارکس و اسپنسر نام برد. این شرکت به تولید و صدور مواد غذایی اشتغال داشت و به دلیل اینکه سهامداران عمده آن در زمینه حمایت از دولت اسرائیل بسیار فعال بودند، کار آن در کشورهای عربی ممنوع بود.

ظاهراً شاپور قصد داشت شعبه‌ای از شرکت را در ایران تأسیس کند. «مارکوس سیف» رئیس هیئت مدیره این شرکت در نامه‌ای خطاب به شاپور یادآوری کرد که اگر قصد دارد در این زمینه فعالیت نماید، فروشگاه مرکزی در لندن این آمادگی را دارد که دو یا سه تن از افرادی را که شاپور معرفی کند به مدت سه تا شش ماه آموزش دهد. این شرکت می‌خواست شعبه‌ای را در ایران تأسیس کند، به همین جهت فردی به نام «مستر گلدنبرگ» را که از اعضای هیئت مدیره بود به ایران اعزام کرد. «مارکوس سیف» بسیار امیدوار بود که این شعبه شکل گیرد؛ زیرا اعتقاد داشت که سیاستهای جاری ایران در زمینه مسائل جهانی و منطقه‌ای می‌توانست به نفع دولت اسرائیل امتداد داشته باشد، امری که بیش از هر چیزی در صلح و ثبات خاورمیانه تأثیرات فراوان داشت. این نامه که به شکل دستی در لندن به شاپور داده شد، از جهات گوناگون حائز اهمیت است: نخست اینکه این نامه نشان می‌دهد که بیشتر شرکای تجاری شاپور در زمره یهودیان بودند که البته این امر تصادفی نیست. در حقیقت از دوران قاجار به بعد حلقه‌ها و علقه‌های مختلف اقتصادی یهودیان را با شبکه‌های گوناگون اطلاعاتی غرب پیوند می‌داد که مهمترین آن در ارتباط با مسئله هند بود. این مناسبات تا قبل از تشکیل دولت اسرائیل وجه غالب این مناسبات را شکل می‌بخشید. اهمیت قضیه در این بود که علایق تجاری و مقولات امنیتی در حوزه‌های گوناگون به یکدیگر مرتبط بودند و تفکیک و تمایز بین آنها غیرممکن می‌نمود. این مناسبات در دوران بعد از تشکیل دولت اسرائیل حول محور امنیت این کشور دور می‌زد. یعنی اینکه هر فعالیت تجاری و بازرگانی در غایت امر باید در چارچوب منافع استراتژیک صهیونیسم بین‌المللی — که نماینده صوری آن در منطقه خاورمیانه دولت اسرائیل بود — تعریف می‌شد. اهمیت ایران از منظر منافع غرب در این حوزه معنا و مفهوم پیدا می‌کرد. بنابراین در تحلیل حوادث ایران دوره پهلوی نمی‌توان این عنصر تعیین‌کننده را نادیده گرفت. کلیه شرکای مهم تجاری ایران در مقطع یاد شده همه و همه به نحوی از انحا در پیوند تنگاتنگ با منافع دولت اسرائیل بودند و همه آنها به گونه‌ای در مسائل امنیتی ایران درگیر بودند.

شاپور در حقیقت محور ارتباطی این شبکه گسترده در ایران بود و علاوه بر اینکه در امور تجاری و اقتصادی درگیر بود از طرق گوناگون و به ویژه از طریق یارانی مانند فردوست و علم

مجموعه مطالعات تاریخی

با شبکه در هم تنیده مناسبات ایران پیوند برقرار می‌کرد. با این وصف شاپور تنها یک نفر نبود بلکه او در رأس جریانی قرار داشت که باید ایران را در مسیر نفوذ اقتصادی غرب در ایران هدایت می‌کرد. اندیشه هدایت ایران در مسیر یاد شده به شکلی که گفته شد تازگی نداشت و حداقل از دوره قاجار سابقه داشت. در آن زمان نیز شبکه‌ای متنفذ از سرمایه‌های جهان وطنی که از قضای روزگار تا واپسین دوران حیات رژیم گذشته در ایران به ادامه فعالیت پرداختند بر این باور بودند که برای حفظ ایران در مسیر علایق غرب چاره‌ای جز این وجود ندارد که برای سرمایه‌داران غربی در این منطقه حساس جهان علایق تجاری به وجود آید؛ زیرا در چنین صورتی است که می‌توان در این کشور حامیان نیرومندی یافت که از طریق علقه‌های مالی سرنوشت خود را در ارتباط با سرمایه‌های جهان وطنی گره می‌زنند و بود و نبود خود را در گرو ارتباط با این شبکه‌ها می‌بینند. از این راه بود که سرمایه‌داران جهان وطنی در ایران دوستانی وفادار پیدا کردند و موجودیت خود را در گرو این مناسبات دیدند و تا حد امکان برای بقای خود تلاش نمودند.

در بین رجال دوره پهلوی دوم کسانی که در اطراف اسدالله علم بودند بیش از همه در فرایندهای این ایام سهم بودند. نخبه‌هایی از تحصیل‌کردگان در غرب شبکه ارتباطی علم را با محافل ذی نفوذ در کشورهای غربی پیوند می‌دادند. برجسته‌ترین این افراد دکتر علی‌نقی عالیخانی بود. این فرد که بعدها در مناصب مهم و کلیدی کشور قرار گرفت از توده‌ایهای زمان مصدق و از برکشیدگان علم بود. غیر از او عده‌ای دیگر هم که در اطراف علم بودند همان‌طور که خواهیم دید سابقه توده‌ای داشتند. حضور روشنفکرانی که سابقه توده‌ای داشتند، این اندیشه را به وجود می‌آورد که شاید این افراد در زمره همان شبکه «بدامن»ی باشند که مارک گازیوروسکی از آنها به عنوان عوامل سرویسهای اطلاعاتی غرب به منظور ترسانیدن مردم از کمونیسم نام می‌برد. این افراد به هر حال در مأموریت خویش بسیار موفق شدند و البته همه آنها هم پاداش خود را گرفتند. بر اساس نامه‌ای از «سردونالد استوکس» نماینده شرکت «لیلاند موتورز» به شاه که رونوشتی از آن برای شاپور ریپورتر ارسال شده است، دکتر عالیخانی در برقراری توافقات اقتصادی بین ایران و انگلیس بسیار مؤثر بود. او در این نامه به شاه به خاطر وجود چنین افرادی که عامل اتصال و ارتباط ایران و بریتانیا هستند تبریک گفت. این سفر در سال ۱۳۴۶ اتفاق افتاد و در بازگشت استوکس به انگلستان دولت وقت بریتانیا اعتقاد داشت که موقعیت خوبی برای صنایع آن کشور در ایران گشوده شده است. در آن ملاقات محور مذاکرات تأسیس شعبه‌ای از کارخانه لیلاند در ایران بود که با موافقت روبرو شد و در این موفقیت دکتر عالیخانی نقش مؤثری داشت.^{۸۲}

نمی‌توان به درستی بین این شرکتها تفکیک و تمایزی قائل شد. منافع آنان با یکدیگر در هم

تنیده بود و در صحنه ایران آنها عملیات خود را با یکدیگر هماهنگ می کردند. این مهم نشان دهنده این معنا بود که آن شرکتها آن دیگری را در سود و زیان خود شریک می دانستند و موفقیت دیگری را موفقیت خود تلقی می کردند. این دلیلی نداشت جز اینکه سرمایه های جهان وطنی در یک چیز یعنی سود با هم اشتراک داشتند. این امر خود دلیلی بر ماهیت سرمایه در دوره جدید به شمار می رود. نظام سرمایه داری جهانی در قالب سرمایه داران فراملیتی که سود مشترک داشتند، خود را به منصفه بروز و ظهور می رسانید. در مورد ایران با مثالی می توان موضوع را بیشتر دریافت. در سال ۱۳۴۷ «مارکوس سیف» در نامه ای خطاب به شاپور خاطر نشان کرد که با شرکتهای I.G.I و شل مذاکراتی را انجام داده است. این مذاکرات در سطح بالا دانسته شد. موضوع مذاکرات این بود که چگونه می توان کشاورزی خوزستان را توسعه داد. می دانیم که شل یک کمپانی نفتی است. به همین دلیل تعلق خاطر آن در زمینه هایی مثل کشاورزی شاید تا حدی عجیب بنماید. در آن دوران در رأس کمیته تحقیقاتی شرکت شل «لرد ویکتور روچیلد» دوست نزدیک شاپور قرار داشت. مردی که در نوع خود بی نظیر بود و در عملیات براندازی مصدق در سال ۱۳۳۲ در کنار شاپور و علم نقشی بسیار اساسی بر عهده داشت و شاه نسبت به او، بر خود دینی انکارناپذیر احساس می کرد. در عین حال وی با «سردیک گلداسمیدوایت» رئیس وقت M.I.6 همکاری نزدیک داشت و در حقیقت از معاشرین همیشگی او به حساب می آمد.

ویکتور در سرویس امنیتی بریتانیا در رأس مجمع اندیشمندان بود؛ تشکیلاتی که خود راه اندازی کرده بود. در همین حال او در رأس برنامه های تحقیقاتی شرکت شل قرار داشت. شرکتی که سهامداران عمده آن خود وی و نیز خاندانهای سرشناس صهیونیستی مثل «موتناگ ها» بودند.

دو برنامه مهم عملیات تحقیقاتی در شل و سرویس امنیتی انگلستان به خودی خود اهمیت او را نشان می دهد. این مرد از یاران نزدیک علم و شاپور بود و همان طور که گفتیم این دوستی به سالهای دهه بیست و پس از آن باز می گشت. «مارکوس سیف» هم به امر تولید و صدور مواد غذایی اشتغال داشت. اگر چه کار او با امر کشاورزی نمی توانست بی ارتباط باشد، لیکن تیم روچیلد، مارکوس و شاپور قطعاً در کنار مسائل کشاورزی اهمیت امنیتی خوزستان را در آتیه ایران نادیده نمی گرفتند و اساساً از نظر آنان هر کار اقتصادی علی القاعده باید نفع سیاسی هم در پی داشته باشد. این مذاکرت بر آن بود تا نظر شاه و دولت ایران را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد و آن گاه در راستای منافع شرکتهای ذی ربط در جهت خاصی که مورد نظر طراحان این پروژه بود هدایت شود. شرکتهای طرف قرارداد به انجام این طرح علاقه مند بودند، اینک نوبت

مختصات مطالعات تاریخی

ریپورتر بود که ایرانیان را در مذاکراتی که انجام می‌داد به تسریع در اجرای این پروژه تشویق می‌نمود. او باید از طریق طرح نقطه نظرات طرفهای ایرانی را به اجرای هر چه سریعتر این طرح هدایت می‌کرد. شاپور با عباس آرام وزیر وقت امور خارجه ایران در ارتباط بود و او را در جریان آنچه اتفاق می‌افتاد قرار می‌داد. شخص مارکوس سیف هم همین مناسبات را با آرام داشت و امیدوار بود که از این راه کمکی به انجام این پروژه بشود. این مناسبات به اندازه‌ای مهم بود که مارکوس در نامه‌اش خطاب به شاپور از او پرسید که کی به لندن می‌آید، زیرا ضروری است در زمینه امر مهمی با او مشورت کند.^{۸۳}

شاپور بلافاصله دست به کار شد. او با اسدالله علم به مشورت و رایزنی پرداخت و علم نیز با شاه قضیه را طرح کرد. در نامه‌ای خطاب به روچیلد نوشت «لرد روچیلد عزیز با کمال احترامات لازمه». به وسیله این نامه که در خور مردی مثل ویکتور بود به اطلاع او رسانید که پیشنهادهای او که به شاپور ریپورتر ارسال شده و موضوع آن در مورد روشهای پیشرفته دفع آفات است به اطلاع شاه رسیده است.

شاه دستور داده بود که وزارت آب و برق با وی در زمینه پیشنهادهای آنان در این خصوص و به ویژه پروژه آبیاری «سد دز» همکاری لازم را انجام دهند.^{۸۴} نسخه‌ای از این نامه و نیز نامه‌ای که برای وزارت آب و برق فرستاده شده بود برای شاپور ارسال شد. طبقه‌بندی این نامه‌ها محرمانه بود. پیش از این روچیلد در اندونزی پروژه مشابهی را انجام داده بود که ظاهراً در آن کشور مقرون به صرفه نبوده است.

شاه علیرغم این امر، خاطر نشان کرد که شاید این طرح در ایران مفید و مؤثر باشد و نوشته بود که به هر حال اقدامات لازم انجام گیرد. از وزارت دربار به شرکت شل اطلاع داده شد که وزارت آب و برق آمادگی دارد که زیر نظر شاه آزمایشهای این شرکتها در مورد پروژه‌های مورد نظر انجام گیرد و از «شل» و گروه «مارکس اسپنسر» خواسته شد که در مورد طرحهای خود اقدامات لازم را انجام دهند. علم در نامه خود به وزارت آب و برق از شرکتی به نام C.I.B.A یاد کرد که قرار بود در این پروژه فعال باشد. شرکتی که در اندونزی به قول او «کارهایی» می‌کرد. نامه علم به روحانی وزیر آب و برق هم طبقه‌بندی محرمانه داشت.

این موضوع هم شاید تا حدودی غریب بنماید زیرا ظاهراً انجام پروژه‌هایی از این دست نیازی به محرمانه بودن نداشت. این نامه، حقیقت دیگری را هم روشن می‌کند و آن اینکه چرا شاه و وزارت دربار برای گرفتن تصمیم در خصوص این قبیل مسائل، به وزارتخانه‌های ذی‌ربط آزادی عمل نمی‌دادند و در جزئی‌ترین امور نیز دخالت می‌کردند. این روند از دوره نخست وزیری هویدا شکل جدی‌تری پیدا کرده بود. به گونه‌ای که طبق نامه‌هایی از این دست

هویدا که نخست وزیر بود در جریان امور قرار نمی گرفت و علم با موافقت شاه پروژه های کلان اقتصادی را هدایت می کرد و در این زمینه یکی از مریدان وی یعنی دکتر عالیخانی در مقام وزیر اقتصاد تسهیلات لازم را فراهم می نمود. این امر به خودی خود پرده از اسرار رقابتهای پشت پرده ای برمی دارد که: مطابق آن هویدا در اداره امور کشور نقشی جز نخست وزیری تشریفاتی نداشت، امری که شاه از آن رضایت کامل داشت.

در سراسر این سالها شاپور ریپورتر در کنار علم در زمره گردانندگان اصلی امور بود. قراردادهای مهم به ویژه در امور دفاعی و نظامی مطلقاً زیر نظر شخص شاه و مشاور اصلی وی، علم انجام می گرفت و در کلیه این قراردادها شاپور حلقه اصلی ماجرا بود. از جمله زمانی که وی در لندن در هتل نرماندی اقامت داشت، نامه ای از جی. آر. جفرسون دریافت کرد. این فرد مدیرعامل شرکت هواپیماسازی انگلیس بود. این نامه در اواخر سال ۱۳۴۸ نوشته شده بود و از شاپور در مورد گزارش وضعیت استقرار موشکهای رایپر در ایران تشکر و قدردانی شده بود. جالب اینکه این اطلاعات به دستور شخص شاه در اختیار مقامات نظامی بریتانیا قرار گرفت، به همین دلیل آنان از شاه تشکر کردند.

۱۸۳

نامه ای تشکرآمیز خطاب به شاه نوشته شد و از شاپور خواسته شد که کپی آن را که در اختیار او بود به شاه تقدیم کند و البته شاپور باید تحقیق می کرد که اگر نامه پیش از این به دست شاه نرسیده بود، دست به اقدام برای ارسال کپی آن می زد. برای فروش این موشکها به ایران شاپور ۴٪ پورسانت دریافت کرد که با توجه به میزان هنگفت فروش جنگ افزار مبلغ بسیار گزافی است.^{۸۵}

در مورد سیاست خارجی و نیز مسائل تسلیحاتی، هویدا کاره ای نبود و تیم مورد اعتماد شاه — که همانا علم، شاپور و طوفانیان بودند — در جریان امور قرار داشتند. در عین حال لرد روچیلد همچنان پروژه خود را با هماهنگی شاپور و علم پیش می برد. در سال ۱۳۴۹ او که اینک در رأس امور تحقیقاتی شرکت شل قرار داشت، ضمن ارسال نامه ای برای شاپور بر این باور خود مصر بود که: «طرح وی منافع دو جانبه ایران و خودمان را در بر دارد.» شاپور امیدوار بود که شاه با وی ملاقات کند تا اهمیت این طرح را با وی در میان بگذارد. این طرح که از آن چیزی در اسناد موجود دیده نمی شود با طرح سابق الذکر تفاوت داشت؛ زیرا روچیلد گفته بود که: «طرح کشاورزی خوزستان و نیز طرح دفع آفات نباتی که با وزارت کشاورزی در حال انجام است، مساحتی به وسعت ۱۵۱۰۰ هکتار را در بر می گیرد و این مناطقی است که ما بدان علاقه مند هستیم.»^{۸۶} مهمترین اقدام شاپور پیرامون خرید تجهیزات نظامی دور می زد که البته همیشه بریتانیا یکی از نزدیکترین شرکای تجاری ایران بود. با این وصف دو نامه که ظاهراً با یکدیگر متناقض هستند در

مختصره مطالعات تاریخی

اسناد شاپور به چشم می خورد: نخست نامه ای از گرین وود^{۸۷} که در ۴ دسامبر ۱۹۷۰ فرستاده شده است و دیگری نامه ای است از «لرد کرینگتون» وزیر دفاع بریتانیا که در همین تاریخ ارسال شده ولی از نظر محتوی با اولی تناقض دارد. در نامه «گرین وود» آمده است که شاه تقاضا کرده است: در موضوع فروش هواپیماهای جاگوار به ایران نباید واسطه ای وجود داشته باشد که علی القاعده این واسطه کسی نبود جز شاپور. این هواپیماها باید در اختیار ناوگان هوایی ایران قرار می گرفت و در نیروی هوایی ارتش به کار گرفته می شد.^{۸۸} بر طبق اسناد حتی در اواخر سال ۱۳۵۰ بار دیگر شاه خواست که در فروش هواپیماهای کنکورد برای شرکت ایران ایر و انجام مذاکرات در این زمینه ضرورتی به واسطه نیست که با این تقاضا موافقت شد.^{۸۹}

نامه متناقض با این روند متعلق به «لرد کرینگتون» وزیر دفاع بریتانیاست. در این نامه وزارت دفاع انگلیس از اقدام شاه در تعیین شاپور دارنده مدال امپراتوری بریتانی O.B.E برای انجام مذاکرات درباره خرید تجهیزات نظامی قدردانی شده بود. در همین نامه وعده داده شده بود که دولت بریتانیا در تجهیز مجدد ارتش ایران حداقل قیمتها را دریافت خواهد کرد.^{۹۰} دلیل اینکه شاه از مقامات انگلیسی خواسته بود که در قراردادهای تسلیحاتی نیازی به واسطه نیست می تواند سوء شهرت شاپور در این زمینه ها باشد، به گونه ای که در مطبوعات انگلیس در همان زمان جنجالی بر سر این موضوع برپا شد.

اینکه شاه علیرغم دستورهایی خود بار دیگر از شاپور در انجام خریدهای تسلیحاتی بهره برداری کرد شاید ریشه در این ماجرا داشته باشد که در اوایل دهه پنجاه شمسی همزمان از طرف شاپور و «لرد آیرونساید دوم» نامه هایی خطاب به علم نوشته و از او خواسته شد که وصیت نامه اردشیر جی را که نشان می داد رضاخان را او کشف کرده و به «آیرونساید» برای انجام کودتا معرفی کرده است، به شاه ارائه کند و تحقیق نماید که آیا وی راضی است که این وصیت نامه چاپ شود یا خیر؟ مطلب دیگر متعلق به «لرد آیرونساید دوم» فرزند «ژنرال آیرونساید» مشهور است که وی هم گوشه هایی از خاطرات پدرش را تحت عنوان «شاهراه فرماندهی» در اختیار علم قرار داد. این خاطرات هم اگر در آن زمان چاپ می شد آبرویی برای شاه باقی نمی گذاشت، زیرا نشان می داد که چگونه پدر او و اصل سلسله پهلوی مدیون قدرت محافل مافیایی انگلستان بوده است. به هر حال در هر دو مورد با وساطت علم کارها رفع و رجوع شد و تنها بعد از پیروزی انقلاب بود که این اسناد منتشر گردیدند.

ماجرا هر چه بود شاپور با کمال قدرت در عرصه خریدهای نظامی ایران همچنان فعال مایشا بود و این روند تا واپسین روزهای عمر رژیم گذشته ادامه یافت. او همچنان پای ثابت خریدهای تسلیحاتی بود. در کلیه این خریدها بلااستثنا سهمی مهم از پورسانتها در اختیار او قرار

می گرفت. به طور مثال در همان سال ۱۳۵۰ که مصادف با شدت جنون تسلیحاتی شاه بود فردی به نام دیوید در نامه‌ای که برای شاپور ارسال کرد از قرارداد جدید تسلیحاتی که با ایران منعقد شده بود ابراز رضایت نمود. در این نامه از خدمات شاپور در انعقاد این قرارداد تشکر و در پایان یادآوری شده بود که ۲٪ از کل مبلغ قرارداد به عنوان پورسانت به وی تعلق خواهد گرفت. نویسنده نامه تصریح کرده بود که این تسلیحات در دنیا بی نظیر است.^{۹۱} در قراردادهایی از این دست این احتمال وجود دارد که شاپور، شروط فروش را به گونه‌ای مهیا می‌کرد که میزان مبلغ دریافتی برای این سلاحها همیشه بیش از حد متعارف درآید. به همین دلیل پورسانتی که وی دریافت می‌کرد در حقیقت از جیب خریدار یعنی طرف ایرانی پرداخت می‌شد. به عبارت دیگر فروشنده، قیمت کالا را به نحوی تعیین می‌کرد که هزینه پورسانت هم در آن لحاظ شده بود. با این وصف شاپور از طرف ایرانی هم حق دلالتی خود را اخذ می‌کرد.

شاپور نه تنها به طور خصوصی از طرف «لرد کرینگتون» به شدت مورد حمایت بود بلکه حتی در ضیافت‌های ناهاری که به افتخار شاه برگزار می‌شد از او هم دعوت به عمل می‌آورد. روز جمعه ۲۲ ژوئن ۱۹۷۲ در «آدمیرال هاوس» واقع در «وایت هال» ضیافتی برای شاه برگزار گردید. در این جلسه که ریاست آن بر عهده کرینگتون بود از شاپور هم دعوت به عمل آمده بود.^{۹۲} در همین روز، نامه‌ای از طرف «کرینگتون» به شاه نوشته شد که توسط شاپور به او داده شد. احتمالاً این توصیه نامه‌ای بود که در آن از شاه خواسته شده بود خریدهای تسلیحاتی خود را از طریق شاپور باید انجام دهد. نکته اینجاست که این نامه در روزی نوشته شد که هم شاپور و هم شاه در ضیافت ناهار او شرکت داشتند. یعنی اینکه می‌شد همین مضمون را به شکل حضوری هم مورد مذاکره قرار داد. اینکه چرا کرینگتون به جای این کار ترجیح داد نامه بنویسد معلوم نیست. شاید او به این طریق می‌خواست به شاه بفهماند که از نظر دولت بریتانیا نماینده رسمی آنها در امر فروش جنگ افزار برای ایران کسی جز شاپور نیست. این رفتار تحقیرآمیز که خلاف دستورهای پیشین شاه بود نه تنها او را آزرده نساخت بلکه با ابراز خرسندی گفت که همه امور مربوط به تسلیحات که مورد نیاز نیروهای مسلح ایران است و باید توسط بریتانیا تأمین شود، از این به بعد تحت نظارت و سرپرستی شاپور خواهد بود.^{۹۳}

شاه در برابر تهدیدات شاپور و توهینهای کرینگتون سپر انداخت. این ایام مقارن با سفر دیگر شاه به لندن بود. در این سفر شاه از وزارت دفاع بریتانیا بازدید کرد. شاپور به کرینگتون یادآوری کرد که شاه از مذاکرات فیما بین خوشنود است. به شاه اطمینان داده شد که برآوردن احتیاجات ارتش ایران تحت نظارت شخص وزیر دفاع است و مستر سافیلد (Suffield) و اعضای ستاد او نهایت تلاش خود را به کار می‌برند تا اطمینان حاصل شود که این احتیاجات به بهترین نحو و

مختصات مطالعات تاریخی

شرایط ممکن در بریتانیا تهیه شوند.^{۹۴}

در دهه هفتاد با وساطت شاپور میزان سفارش تسلیحات ایران از بریتانیا به شکل بی سابقه‌ای سیر صعودی یافت. در این جریان‌ها غیر از شاپور، ارتشبد طوفانیان نقش درجه اول را ایفا می‌کرد؛ لیکن واقعیت این است که وی هم به دستور شخص شاه در این معاملات وارد می‌شد. به عبارتی شاه در این زمینه سخن اول و آخر را می‌گفت و احدی از نزدیکان وی جرأت ابراز مخالفت با تصمیماتش را نداشت.

طوفانیان به دستور شاه و البته به دلالتی شاپور در نامه‌ای خطاب به سافیلد مسئول فروش تسلیحات بریتانیا از او خواست که به دستور شاه سلاحهای موشکی اسکورپیون را به میزان ۲۵۰ عدد و نیز سلاحهای شناسایی و سیستمهای کنترل آتش و رادار را نیز برای ایران تهیه کند.^{۹۵} در همین ایام شاپور هم به کار خود مشغول بود و با شرکتها و مؤسسات مختلف بریتانیایی سرگرم فروش جنگ افزار و یا ماشین آلات به مقصد ایران بود. آنچه که در این زمینه قابل اهمیت است این است که بر اساس اسناد و مدارک موجود هیچ کدام از این قراردادها در زمینه کالاهای استراتژیک و یا سرمایه‌ای نبود بلکه تمامی این خریدها صرفاً خدماتی، مصرفی و یا بازرگانی بودند. بریتانیا هرگز در زمینه صنایع و سرمایه‌گذاریهای بلندمدت اقتصادی که می‌توانست برای آینده ایران و مقوله اشتغال و توسعه اقتصادی کشور مفید باشد سرمایه‌گذاری نکرد. به عبارتی با اینکه این کشور با شاه روابط بسیار صمیمانه‌ای داشت، هرگز ریسک سرمایه‌گذاری بلندمدت را نمی‌توانست بپذیرد. عمده‌ترین سرمایه‌گذاری انگلیسیها در زمینه نفت بود و پس از آن با استفاده از جنون تسلیحاتی شاه و به دلیل ترسی که خودشان از شوروی در دل او انداخته بودند، انواع و اقسام جنگ افزارهای خود را به فروش می‌رسانیدند. در این زمینه شاپور حق دلالتی فراوانی به جیب می‌زد، مثلاً در نامه‌ای که با عنوان خصوصی - محرمانه^{۹۶} برای شاپور ارسال شد تأیید گردید که بر اساس قراردادی که طبق آن مذاکرات در مورد فروش بی سیم برای نصب در اسکورپیونهای مورد درخواست ایران در حال انجام است، ۳٪ مبلغ کل این قرارداد بابت حق دلالتی به وی پرداخت خواهد شد.^{۹۷} این مبلغی بسیار کلان بود زیرا همان طور که پیشتر هم خاطر نشان کردیم معمولاً خریدهای تسلیحاتی در مقیاس بسیار کلان سفارش داده می‌شد و سه درصد کل مبلغ سفارش بسیار هنگفت بود، مضافاً اینکه قیمت جنگ افزار در همه جای دنیا هم بسیار گران است.

پولهای کلانی از این راه به جیب دلالتی بریتانیایی و در رأس همه شاپور ریپورتر سرازیر می‌شد. هیچ معامله کلانی نبود که شاپور از آن بهره‌ای نبرد. مثلاً در نامه‌ای که مدیر فروش شرکت لیلاند موتورز به شاپور نوشت مبلغ نیم درصد از فروش این شرکت به ایران را که با

وساطت او انجام شده بود، به شاپور پرداخت که البته این حق دلالتی وی به شمار می‌آید.^{۹۸} در سندی دیگر از دلالتی شاپور برای شرکت جنرال الکتریک آگاه می‌شویم:

«از دیدار مجدد شما در لندن و نیز از اینکه فرصتی پیش آمد تا مروری بر فعالیتهای و عملکردهای شرکت جنرال الکتریک در ایران داشته باشم، خوشحال شدم. مطمئن باشید به راهنمایی و نصایح شما توجه دقیق خواهیم نمود و بازتاب آن را در مطالبی که بلافاصله متعاقب دیدار اخیر رئیس بخش تجاری از تهران منتشر گردید خواهید یافت. همان گونه که به شما تأکید نموده‌ام کمپانی ما مایل است در کترات پروژه راه آهن تهران- تبریز برنده گردد و ما برای شنیدن و پذیرفتن کلیه پیشنهادهای در مورد اینکه چه کارهایی باید صورت داد تا بتوان بهترین موفقیت نصیب شرکتمان گردد حاضریم.»^{۹۹}

منظور از شرکتان در این سند چیست؟ آیا شاپور در سهام این شرکت مشارکت داشته و به عبارتی از سهامداران آن بوده است؟ چیزی غیر از این، از سند یاد شده مستفاد نمی‌شود. می‌توان نتیجه گرفت، شاپوری که در ابتدای سال ۱۳۲۴ به عنوان یک کارمند معمولی وارد ایران شد، در طی این سالها چه سود هنگفتی را عاید خود نمود و از قبل دلالتی و درآمدهای کلان نفتی ایران به چه موقعیت بزرگ اقتصادی دست پیدا کرد. شاپور در آن زمان به بزرگترین دلال سرویس امنیتی بریتانیا در ایران تبدیل شده بود و از این راه در زمره ثروتمندان بزرگ انگلستان درآمده بود.

در اواخر سال ۱۳۵۲ شرکت بریتیش پترولیوم قراردادی با شاپور منعقد کرد که طبق آن او به عنوان مشاور ویژه شرکت در امور ایران تعیین شد. این قرارداد از اول آوریل سال ۱۹۷۳ آغاز می‌شد و تا پنج سال بعد ادامه می‌یافت. حقوق ماهانه او ده هزار پوند بود و مخارج و هزینه‌های مسافرتی او هم تقبل می‌گردید. وظیفه شاپور مشاوره و اقدامات ویژه^{۱۰۰} بنا به درخواست شرکت انگلیسی بود و شاپور باید در جهت مصالح و منافع آن در ایران تلاش می‌کرد.^{۱۰۱} شاپور در نخستین گام نشان داد تا چه اندازه در مأموریتی که به وی محول شده است مهارت دارد. در مارس ۱۹۷۳ او با شاه در جزیره «سن موریس» دیدار کرد و در این دیدار توانست امتیاز بسیار مهمی برای شرکت بریتیش پترولیوم به دست آورد.

ماهیت این مذاکرت روشن نیست؛ اما «استیل» از مدیران ارشد این شرکت در یک نامه بسیار شفاف انگیز از نقش خطیر شاپور در مذاکرات «سن موریس» یاد کرد و از این نقش بی‌اندازه ابراز امتنان نمود. یک پاکت محتوی نامه رسمی برای وی ارسال گردید و ابراز امیدواری شد که همان تفاهم و همکاری که باعث موفقیت در «سن موریس» شد بار دیگر صورت تحقق به خود گیرد.^{۱۰۲}

مختصرنامه مطالعات تاریخی

در اواخر سال ۱۳۵۲ روابط نفتی ایران با «بی.پی» وسعت بیشتری یافت. حوزه‌های همکاری این شرکت با ایران بسیار گسترده‌تر از آن بود که در بادی امر به نظر می‌آمد. در همین ایام نامه‌ای از «دیوید استیل» برای شاپور به صورت شخصی ارسال شد. در این نامه از مذاکراتی که همان ایام انجام شده بود یاد گردید. طبق این سند شرکت نفتی مزبور از طریق شعبه خود در آلمان برنامه‌های مفصل و بلندمدت فراوانی برای ایران داشت و در همین زمینه با شرکت بایر در آلمان وارد مذاکرات تجاری و اقتصادی مهمی در خصوص ایران شده بود که در نوع خود بی نظیر بود. اعلام شد که بریتیش پترولیوم درباره این مسائل مشغول فعالیت است:

۱- پروتئین

۲- تحقیقات

۳- خدمات کامپیوتری تحت عنوان Chairman Lord Elworthy که ریاست آن با «لرد الورثی» بود.

۴- طرح گسترش پالایشگاه تهران

۵- بررسی و تحقیق پیرامون تأسیسات جدید نفتی

۶- حمل و نقل مواد سوختی با مشارکت شرکت کشتیرانی آریا

۷- اقدامات اکتشافی در مناطق جدید نفتی در ایران

۸- بازاریابی برای محصولات متنوع در شرق آفریقا

در پیوند با علایق تجاری آلمانیها در ایران دو موضوع جدید مورد توجه بود: الف) از شعبه «بی.پی» آلمان خواسته شد که در مذاکره با شرکت ملی نفت ایران پیرامون یک پروژه جدید در مورد احداث پالایشگاه جدید در بندر بوشهر به ظرفیت ۲۵ میلیون تن وارد گفتگو شود و در برابر آن ۲۰٪ از سود کنسرسيوم نفتی آلمان را بگیرد. ب) یکی از شرکای بریتیش پترولیوم در شرکت عظیم پتروشیمی آلمان Erdolchemie یعنی کمپانی بایر تشویق شده بود که می‌تواند به اتفاق شرکت ملی نفت ایران با تأسیس کارخانه بنزن که بخشی از پروژه پتروشیمی بندر شاهپور است، منافع مشترکی را تعقیب نماید. البته علاوه بر این موضوع با شرکت ملی نفت ایران در زمینه استخراج نفت دریای شمال مذاکراتی به عمل آمده بود و همکاریهای مشترکی در جریان بود که امیدهای فراوانی نسبت به آینده آن وجود داشت.^{۱۰۳}

همکاریهای شاپور با شرکتهای معظم نفتی و نظامی و نیز صنعتی انگلستان تا واپسین روزهای عمر حکومت شاه ادامه یافت و وی از این راه سودهای هنگفتی به جیب زد. از سوی دیگر وی در جریان انحلال کنسرسيوم نفت توسط شاه اقداماتی برای تضمین منافع شرکتهای نفتی انجام داد و در مقام مشاور این شرکتهای تقدیر و تشکر فراوانی دریافت کرد. اما امواج انقلاب به سرعت

از راه رسید و نوید بخش دور تازه‌ای در تحولات معاصر کشور ایران شد. شاپور از تحولات سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ که مصادف با دوران انقلاب بود به شدت آزرده خاطر بود و این آزرده‌گی در نامه‌های او و همسرش بازتاب پیدا کرده است. این سالها مقارن بود با افشاگریهایی علیه شاپور در مطبوعات انگلیس که همین امر بر آزرده‌گی او می‌افزود. به یاد آوریم در این دوران، زمام حکومت در دست دولت کارگری انگلیس بود. اما انگلستان بدون تردید تالخطات آخر که امیدی به بقای شاه وجود داشت به حمایت خود از او ادامه داد گرچه انتقاداتی به نوع سلطنت او می‌کرد و همین امر باعث شد که شاپور یکی از آخرین نامه‌هایش را به دیوید اوئن وزیر امور خارجه انگلستان بفرستد. متن نامه در پاسخ به اظهارات اوئن بود که با وجود انتقاد به نوع حکومت شاه سلطنت وی را در مسیر منافع غرب می‌دید. بخشی از این نامه به این شرح است:

«در طول ۳۰ سال گذشته من نظاره گر روابط ایران و بریتانیا بوده‌ام و لازم می‌دانم در مورد بیانات اخیر شما در زمینه پشتیبانی از شاه ایران که در روز ۲۲ اکتبر ۱۹۷۸ از تلویزیون هم بخش شد مطالبی را بیان نمایم. این تلقی که با وجود نارسایی که [در ایران] در زمینه حقوق بشر وجود دارد استمرار سلطنت شاه در مسیر منافع غرب است، به گروههای مخالف او مجال می‌دهد که همه نوع اتهام سیاسی را به وی نسبت دهند و نتیجه بگیرند که وی در نفس الامر مطیع بریتانیا و آمریکاست. البته این موضوع حقیقت ندارد. شاه، ایران را تنها به این علت در مسیر غرب قرار داده است که تصور می‌کند استقلال و منافع مردم کشورش از این راه تأمین خواهد شد.

من سرنگونی او را حتمی و فوری نمی‌بینم. در حالی که مردم ایران امید به استقرار دموکراسی در کشور خود دارند، اکثریت گسترده و خاموش آنان دموکراسی را با حکومت هرج و مرج و متعصبانه جابجا نخواهند کرد. به نظر من دیری نخواهد پایید که این بخش از مردم صدای خود را به دیگران نیز خواهند رسانید. بدون شک شاه باید خود را مهیا سازد تا مثل یک پادشاه مشروطه و نه یک سلطان مطلق العنان، سلطنت کند. ایرانیان، به عنوان یک ملت، دموکراسی و سلطنت را با هم در تعارض نمی‌دانند.»^{۱۰۴}

شاپور در ایران بود که انقلاب به پیروزی رسید و به چشمان خود دید که مردم ایران سلطنت را با دموکراسی در تعارض می‌بینند و برای حفظ آن نظام سیاسی هیچ راهی متصور نیست. با اینکه شاه در این زمان دائماً وعده می‌داد که مثل یک پادشاه مشروطه حکومت خواهد کرد اما دیگر به وی اعتمادی وجود نداشت و امواج انقلاب، سلطنت او را از ریشه برکنند. انقلاب نقطه پایان حضور و فعالیت ریپورترها در خاک ایران بود.

مجموعه مطالعات تاریخی

پانویس ها :

- ۱- آیین رنجی شری [شاپور ریپورتر]: به دام افتاده، ترجمه محسن اشرفی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷، صص ۱۴-۱۵.
- ۲- شهردان، رشید: فرزندگان زرتشتی، انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۰.
- ۳- پرورش، ش ۲۸، دوشنبه نهم رمضان ۱۳۱۸ سپتامبر ۱۹۰۰، ص ۲.
- ۴- همان.
- ۵- در این زمینه بنگرید به: میرزا عبدالرحیم کلانتر ضرابی، تاریخ کاشان، به کوشش ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۴۱.
- ۶- پرورش، ص ۳.
- ۷- همان، ص ۴.
- ۸- همان، ص ۵.
- ۹- همان، ص ۶.
- ۱۰- آیین رنجی شری، همان، ص ۱۲.
- ۱۱- تربیت، ش ۳۴۹، پنجشنبه ۲۰ ذیقعده ۱۳۲۲، ص ۱۷۵۲.
- ۱۲- منتخب از خاطرات مرحوم اردشیر جی که از انگلیسی و گجراتی به فارسی ترجمه شده است، اسناد اردشیر جی، ریپورتر، تهران، نوامبر ۱۹۳۱، ش ۴-۵۲/۱۲۹ الف.
- ۱۳- آیین رنجی شری، همان، ص ۱۷.
- ۱۴- اردشیر جی به علاءالسلطنه رئیس الوزرا، تهران ۳۰ ربیع الثانی ۱۳۳۳، ش ۳۱۱۹۴-ن.
- ۱۵- رئیس الوزرا به اردشیر جی، تهران، بی تا، ش ۳۹۱۹۰-ن.
- ۱۶- مستشارالدوله به زرتشتیان کرمان، تهران، ۱۰ سنبله ۱۳۳۵، ش ۱۷۰۸۱-ن.
- ۱۷- علاءالسلطنه به انجمن زرتشتیان تهران، بی تا، ش ۱۷۰۸۲-ن.
- ۱۸- زرتشتیان تهران به علاءالسلطنه رئیس الوزرا، تهران، ۹ محرم ۱۳۳۷، ش ۱۷۰۸۹-ن.
- ۱۹- پراتنز از متن اصلی است.
- ۲۰- فاضل مازندرانی، اسدالله: تاریخ ظهورالحق، ج ۸، بخش ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۳۳۳ بدیع، صص ۷۳۱-۷۳۲.
- ۲۱- شهردان رشید، همان، ص ۶۱۶.
- ۲۲- همان، صص ۶۰۵-۶۰۶.
- ۲۳- تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش دوم، صص ۹۳۴-۹۳۵.
- ۲۴- همان، ص ۹۳۵.
- ۲۵- همان، ص ۹۳۷.
- ۲۶- همان، صص ۹۵۱-۹۵۲.
- ۲۷- عبدالبهاء: مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران ۱۳۳۳ بدیع، صص ۳۷-۳۸.
- ۲۸- همان، ص ۴۱.
- ۲۹- همان، ص ۴۹.
- ۳۰- انجمن زرتشتیان تهران به رئیس الوزرا، تهران، ۹ محرم ۱۳۳۷، ش ۱۷۰۸۹-ن.

ریپورترها و تحولات تاریخ معاصر ایران

- ۳۱- رئیس الوزرا، به انجمن زرتشتیان تهران، بی تا، ش ۱۷۰۸۹- ن.
- ۳۲- وزارت امور خارجه رئیس الوزرا، تهران، ۲۶ محرم ۱۳۳۷، ش ۱۸۴-۱۷۰- ن.
- ۳۳- زرتشتیان کرمان به سردینشاه پتیت، کرمان، بی تا، ش ۱۷۰۸۶- ن.
- ۳۴- انجمن ناصری کرمان به انجمن زرتشتیان تهران، کرمان، بی تا، ش ۱۷۰۸۷- ن.
- ۳۵- کنکاش موبدان کرمان به انجمن تهران، کرمان، بی تا، ش ۱۷۰۸۸- ن.
- ۳۶- کیخسرو شاهرخ به گمنام، تهران، ۷ صفر ۱۳۳۷، ش ۳۹۱۹۰- ن.
- ۳۷- زردشتیان شهر و دهات به وثوق الدوله، یزد، محرم ۱۳۳۸، ش ۴۷۵۵۰- ن.
- ۳۸- اردشیر جی به وثوق الدوله، تهران، ۲ رجب ۱۳۳۹، ش ۳۶۳۶۵- ن.
- ۳۹- برای آگاهی بیشتر بنگرید به ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران ۱۳۷۱.
- ۴۰- آراین رنجی شری [شاپور ریپورتر]، همان، ص ۱۷.
- ۴۱- همان، صص ۱۸-۱۹.
- ۴۲- مثلاً بنگرید به: پیتر رایت، شناسایی و شکار جاسوس، که جاسوس پنجم را سرراجر هالیس می داند که همزمان با تحقیقات درباره نفوذیهای شوروی در سیستم اطلاعاتی انگلیس ریاست ام. آی. ۵ را عهده دار بود. در برابر این دیدگاه به این منبع مراجعه شود: یوری مودین، پنج دوست کمبریجی من، ترجمه احمد کسائی پور، نشر کارنامه، تهران، ۱۳۷۵؛ وی نفر پنجم را کرن کراس می داند. یوری مودین رابط کمبریجیها با سرویس اطلاعاتی شوروی بود و باید اطلاعات او موثق تلقی شود. اما در عین حال هنوز در ماهیت فرد پنجم که کیست تردید وجود دارد و حتی عده ای در صفحات اینترنت لرد ویکتور روچیلد دوست بسیار نزدیک شاپور را نفر پنجم می دانند.
- ۴۳- Curriculum Vitae of Brigadier Shapoor A. Reporter, D.S.O. - اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ش : الف ۱۲۹-۳۲-۱.
- ۴۴- آجودانی ارتش انگلیس به شاپور ریپورتر، 1943-A.G.2.C.31 May، ش : الف ۱-۱۲۹/۴۴۵۱۲/۳۲۲-۱.
- ۴۵- چارلز بارنز مدیر اخبار رادیو سراسری هند به ستاد ارتش انگلیس درهند، SOME/S.158-74/8060، ش : الف ۲-۱۲۹-۲۳۳-۳۲۲/.
- 46 - All Whom It May Concern.
- ۴۷- اسناد رادیو دهلی، ش : الف ۴-۱۲۹/۳۲۲-۱۰، August، 10932/44، 1944.
- 48 - Who's Who: An Annual Biographical Dictionary, A & Black, London, 1993.
- ۴۹- Responsible from the duties that this highly responsible position entails... همان اسناد، ش : الف ۱۲۹-۳۲۳-۱.
- ۵۰- سرلشگر هدایت به شاپور؛ ش : الف ۱-۲۹/۳۲۴-۲۹.
- ۵۱- متن اصلی بخشی از تعهدات شاپور که خود، نوشته است به این شرح است :
- I also translate various other material given Totalitarianism me by the officers of the political section.
- 52- Occasionally I accompany officers of political section on visits to or interviews with Iranians and later submit a full account of the meeting and the matters discussed.
- 53-..I must also maintain contact with people who may provide accurate information required by us.
- 54- ...Mr. Roy. M.Melborn is responsible for the overall work of the section. Mr. John Howison, second secretary is a General charge of all work done by me...

مختصانه مطالعات تاریخی

55- My work requires an up-to-date knowledge of general developments in the country and close observation of seemingly minor incidents from day to day.

56- Whenever required I arrange meeting between such person and political officers of the chancery.

57- I have many friends among highranking members of the various political parties and government departments and senators and deputies and must not give them the impression that I ask for their views in "Professional" capacity.

58 - Unique talent.

۵۹- ملبورن به شاپور، ۵ فوریه ۱۹۵۴، ش: ۱۲۹-۳۲۵-۲ الف.

۶۰- کینگ به شاپور (مشاور سیاسی سفارت آمریکا)، ۱۹ اکتبر ۱۹۵۴، ش: ۱۲۹-۳۲۵-۳ الف.

61- Special Assistant.

۶۲- اسناد شاپور، ش: ۱۲۹-۳۲۵-۶ الف.

۶۳- موتناگ وودهاوس، کریستوفر: عملیات چکمه، ترجمه فرحناز شکوری، تهران، انتشارات نور، ۱۳۶۷، صص ۲۰-۲۱.

۶۴- پیتر رایت، شناسایی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴.

۶۵- آسیه در تاریخ ۶ آذر ۱۳۳۱، مطابق با ۲۷ نوامبر سال ۱۹۵۲ در تهران با شاپور ازدواج کرد. ازدواج آنها در کلیسای کوچکی که متعلق به آمریکاییان بود انجام شد. از ایرانیها رستم جمشید و میرزا جلال الفت شاهد ازدواج شاپور بودند.

آسیه در مرکز اطلاعات سفارت آمریکا در تهران به کار اشتغال داشت و تا آن زمان دو سال از تاریخ کار او می گذشت. در ۱۸ جولای سال ۱۹۵۲ از طرف مرکز مربوطه از وی قدردانی به عمل آمد و اعلام شد که کتابخانه کودکان آمریکا از وی دعوت به همکاری کرده است. در حقیقت آسیه به دلیل ازدواج با شاپور ناچار شد از کارش استعفا دهد. حکم کارگزینی آسیه توسط قسمت خدمات کارکنان خارجی وزارت امور خارجه آمریکا صادر می شد؛ شاپور ریپورتر به آسیه مانوکیان (همسرش) ش: ۱۲۹-۱۲۲ الف؛ تقدیرنامه مرکز اطلاعات و آموزش سفارت آمریکا، ۱۲۹-۱۴۲-۲ الف.

۶۶- شاپور ریپورتر به آسیه مانوکیان (همسرش)، بی تا، ش: ۱۲۹-۳۲-۱۸ الف.

۶۷- دکتر علی محمد بنکدار به شاپور ریپورتر، ۱۳۴۴/۳/۱۱، ش: ۱۲۹-۳۲۶-۱ الف.

۶۸- این کتاب در تهران با این مشخصات ترجمه شده است: دزموند هارنی، روحانی و شاه، ترجمه کاوه باسمنجی و کاووس باسمنجی، انتشارات کتاب سرا، تهران ۱۳۷۶.

۶۹- پرائتز و علامت سؤال در متن سند و از خود زاهدی است.

۷۰- سفارت ایران در واشنگتن: زاهدی به شاپور ریپورتر، ۵۳/۱۱/۲۲، ش: ۱۲۹-۲۷۱-۸ الف.

۷۱- ریپورتر به علم، ۳ مه ۱۹۵۴، ۱۲۹-۲۷۲-۲ الف.

۷۲- علم به شاپور، ۱۳۳۳/۱/۲۲، ش: ۱۲۹-۲۷۲-۱ الف.

73 - an effective step.

74 - I do hope you will arrange that little meeting room so that I can report "DONE!"

تأکید از نویسنده اصلی نامه (شاپور) است، نیز علامت ! مربوط به متن اصلی است.

۷۵- علم به شاپور، ۱۳۳۵/۲/۴، ش: ۱۲۹-۲۷۲/۱۱ الف.

۷۶- علم به شاپور، همان، ش: ۱۲۹-۲۷۲-۱۲ الف.

۷۷- علم به شاپور، ۱۳۳۶/۸/۱۲، ش: ۱۲۹-۱۲۷۲-۱۵ الف.

۷۸- علم به شاپور، ۱۳۴۲/۳/۲۱، ش: ۱۲۹-۲۷۲-۲۱ الف.

ریپورترها و تحولات تاریخ معاصر ایران

- ۷۹- همان به همان ، ۱۹ نوامبر؟ ، ش ۲۵-۲۷۲/۱۲۹ الف .
۸۰- نیکولسون به گمنام ، هنگ کنگ ، ۲۵ جون ۱۹۴۶ ، اسناد شاپور ریپورتر .
۸۱- رکن زاده آدمیت ، محمد حسین ، دانشمندان و سخنسرایان فارس ، انتشارات اسلامیه ، خیام ، تهران ، ۱۳۳۷ ، ج ۲ ، صص ۴۰۶-۴۰۷ .

- ۸۲- استوکس به شاه ، لندن ، ۱۹ اکتبر ۱۹۶۷ ، ش ۱-۲۸-۱۲۹ الف .
۸۳- سیف به شاپور ، لندن ، ۱۷ ژوئن سال ۱۹۶۷ ، ش ۲-۲۷-۱۲۹ الف .
۸۴- علم به روچیلد ، تهران ، ۱۴ ژانویه ۱۹۷۰ ، ش ۱-۱۱-۱۲۹ الف .
۸۵- جفرسون به شاپور ، ۲ ژانویه ۱۹۷۰ ، ش ۳-۲۹-۱۲۹ الف .
۸۶- ویکتور به شاپور ، لندن ، ۲۲ جولای ۱۹۷۰ ، ش ۲-۱۱-۱۲۹ الف .

87 - A.H.C.Greenwood.

- ۸۸- گرین وود به شاپور ، لندن ، ۴ دسامبر ۱۹۷۰ ، ش ۵-۲۹-۱۲۹ الف .
۸۹- هوایماسازی انگلیس به شاپور ، لندن ، ۲ فوریه ۱۹۷۲ ، ش ۵-۲۹-۱۲۹ الف .
۹۰- لرد کرینگتون به شاه ، لندن ، ۴ دسامبر ۱۹۷۰ ، ش ۱-۱۲-۱۲۹ الف .
۹۱- دیوید به شاپور ، لندن ۱۰ دسامبر ۱۹۷۱ ، ش ۴-۲۱-۱۲۹ الف .
۹۲- اسناد شاپور ریپورتر ، ش ۳۲-۳۱-۱۲۹ الف .
۹۳- علم به کرینگتون ، تهران ، وزارت دربار ، ش ۴-۲۱-۱۲۹ الف .
۹۴- اسناد شاپور ریپورتر ، وزارت دفاع انگلیس ، ۲۷ ژوئن ۱۹۷۲ ، ش ۳-۲۱-۱۲۹ الف .
۹۵- طوفانیان به سافیلد ، ۲۱ جولای سال ۱۹۷۲ ، ش ۵-۲۱-۱۲۹ الف .

96 - Private - Confidential.

- ۹۷- اف بی . نجرادسون (مدیر شرکت مخابراتی بریتانیا) به شاپور ، ۲۰ اکتبر ۱۹۷۲ ، ش ۵-۲۱-۱۲۹ الف .
۹۸- وبستر (A.T.Webster) به شاپور ، ۱۲ اکتبر ۱۹۷۲، ۰۱-۴۹۹-۶۰۵ ، ش ۲-۲۸-۱۲۹ الف .

99 - Shapoor to A.Weinstock,General Electric Documents, No. الف ۱۲۹-۶۲۱۳-۳۱.

100 - Special Adviser.

101 - A.C.Steel to Shapoor Private, March 23. 1973, B. P. Documents, No. الف ۱۲۹-۶۲۱۵-۱.

- ۱۰۲- دیوید استیل به شاپور ، ۲۳ مارس ۱۹۷۳ ، اسناد بریتیش پترولیوم ، ۲-۲۱۵-۱۲۹ الف .
۱۰۳- دیوید استیل به شاپور ، شخصی ، ۱۹۷۳/۱/۲۳ ، اسناد بی . پی ، ش ۴-۲۱۵-۱۲۹ الف .
۱۰۴- شاپور به دیوید اوئن وزیر امور خارجه بریتانیا ، ۲۴ اکتبر سال ۱۹۷۸ ، ش : ۲۵-۲۱-۱۲۹-الف .